

نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات

مردم سالارانه دوره پهلوی

حسین رحمت‌الهی^۱، سید شهاب‌الدین موسوی‌زاده^۲

(تاریخ دریافت ۹۰/۲/۱۳، تاریخ پذیرش ۹۱/۵/۳۱)

چکیده

موضوع این نوشتار نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم سالارانه دوره پهلوی است. مسأله پژوهش این است که طبقه متوسط جدید نقش محوری را در ظهور و رشد مطالبات مردم سالارانه از جمله در دوره مورد بحث دارد. در مقام اثبات این مسأله و تحلیل چگونگی اثرگذاری طبقه متوسط جدید (به عنوان متغیر مستقل) بر مطالبات مردم سالارانه در دوره پهلوی (به عنوان متغیر وابسته) از روش تحلیل کیفی و همچنین آمار مرتبط با تحولات جمعیتی استفاده کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد میان مردم سالاری و طبقه متوسط جدید ارتباط مثبتی وجود دارد و طبقه متوسط جدید پیش شرط مردم سالاری محسوب می‌شود. بدین شکل که الزامات مورد نیاز برای مردم سالاری همگی از جنس ارزش‌های مدرنی است که از یک طرف بدون آن‌ها مردم سالاری معنا ندارد و از سوی دیگر ظهور آن‌ها نیازمند مشروعیت‌شان نزد اکثریت مردم است که خود محتاج وجود بستر مناسب اجتماعی برای نهادینه شدن فرهنگ مردم سالاری است. زیرا تحقق چنین ارزش‌های مدرنی را نمی‌توان از یک جامعه سنتی و دوطبقه‌ای (فرداست - فرودست) که فاقد پیش شرط‌های لازم می‌باشد انتظار داشت. از آن سو دستیابی طبقه متوسطی جدید به مطالبات خود نیز وابسته به وجود یک نظام دموکراتیک است. زیرا تنها چنین نظامی می‌تواند از عهده پاسخ‌گویی به مطالبات سیال این افراد که همگی از جنس نیازهای ثانویه می‌باشند برآید. براساس این دستگاه نظری نتایج تحقیق در دوره پهلوی بیانگر آن است که هرگاه دامنه طبقه متوسط جدید گسترده‌تر شده، مطالبات مردم سالارانه نیز بروز و ظهور بیشتری یافته‌اند.

مفاهیم کلیدی: طبقه متوسط جدید، مطالبات مردم سالارانه، دوره پهلوی، نیازهای ثانویه، ارزش‌های مدرن.

۱- مقدمه

توجه به طبقه متوسط جدید به طور چشمگیری در حال افزایش است. هریک از پژوهشگران علوم اجتماعی از دید خود و با دقت فراوان تحولات این طبقه را رصد می‌کند. زیرا تجربه نشان می‌دهد که رشد و گسترش این طبقه می‌تواند منشأ ایجاد تحولات سیاسی - اجتماعی شود. پژوهشگرانی چون اریک اولین رایت، گیدنز، بوردیو و... با شناسایی معیارهای دیگری علاوه بر معیار میزان درآمد، سطح تحصیلات، عقلگرایی، اشتیاق به مشارکت در امور سیاسی - اجتماعی و توجه به حقوق و آزادی‌های فردی، اعضای این طبقه را از پیش‌آهنگان حرکت جوامع به سوی مردم سالاری می‌دانند.

از سوی دیگر با توجه به لزوم وجود نهاد حکومت جهت تمشیت امور جامعه، در طول تاریخ همیشه ذهن اندیشمندان معطوف به این مسأله بوده است که چگونه روابط فرمانروایان و فرمانبران سازمان‌دهی شود تا ضمن ایجاد ثباتی پایدار در ساختار حقوقی - سیاسی جامعه، مردم به فرامین حکمرانان با طوع و رغبت گردن نهند؟ در این راستا و به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹، صدور اعلامیه حقوق بشر و شهروند و متعاقب آن تصویب قانون اساسی فرانسه در ۱۷۹۱، و سپس تصویب قانون اساسی فدرال آمریکا در ۱۸۸۷، نظریه مردم سالاری کم و بیش توسط بیشتر نظام‌های حقوقی دنیا برای تحقق بخشیدن به اهداف ذکر شده پذیرفته شد. قوانین اساسی مدرن (در راستای حق تعیین سرنوشت مردم)، بر این مسأله تأکید کرده‌اند.

^۱. استادیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). hrahmat@ut.ac.ir

^۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی. assshahabm@gmail.com

با توجه به مطالب ذکر شده، پژوهش حاضر تحلیلی میان رشته‌ای، می‌کوشد تا تأثیر طبقه متوسط جدید (به‌عنوان متغیر مستقل) بر مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی (به‌عنوان متغیر وابسته) را تبیین نماید. به عبارتی، این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که طبقه متوسط جدید چه نقشی در مطالبات مردم‌سالارانه در دوره پهلوی ایفا کرده است؟ فرضیه پژوهش این است که طبقه متوسط جدید نقش محوری را در ایجاد و رشد مطالبات مردم‌سالارانه در دوره پهلوی ایفا نموده است.

در رابطه با روش پژوهش شایان ذکر است که برای تحلیل چنین موضوعاتی (تحقیقات نظری)، عمدتاً از روش تحلیل کیفی استفاده می‌شود. در این روش پژوهشگر می‌تواند از طریق استدلال قیاسی و استقرایی، تمثیل و تشبیه، نشانه‌یابی، تجرید، تشخیص تفاوت و تمایز، مقایسه و... که همه به کمک تفکر و تعقل و منطق صورت می‌پذیرد، داده‌های گردآوری شده را ارزیابی و تجزیه و تحلیل نموده، نتیجه‌گیری کند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۲: ۲۳۳-۲۳۴). از آنجایی که اصولاً تأثیرگذاری یک متغیر مستقل (که در این پژوهش یک پدیده اجتماعی است) بر یک متغیر وابسته (که در این پژوهش یک مفهوم حقوقی-سیاسی و به نوعی ایضاً اجتماعی است) از سنخ قضایای کلی و ارزیابی آن، نیازمند تحلیل کیفی می‌باشد، ما نیز در این پژوهش جهت تحلیل این تأثیرگذاری از این روش سود خواهیم برد. همچنین با استناد به آمار مربوط به جمعیت و تغییر و تحولات به‌وجودآمده در مشاغل و سطح آموزش جامعه، در راستای آزمون و اثبات فرضیه خود پیش خواهیم رفت.

۲- دیدگاه نظری و روش بررسی

۱-۲- تعریف و مفهوم طبقه متوسط جدید

۱-۱-۲- تعریف طبقه متوسط جدید

میزان دقت تحلیل‌های جامعه‌شناختی، ارتباط وثیقی با نوع تلقی ما از مفهوم «طبقه» دارد. با این وجود، همگان معترفند که تاکنون معنای دقیقی برای این مفهوم یا روش دقیقی برای ارزیابی آن ذکر نشده است (کرامپتون، ۲۰۰۶: ۵۶۱؛ اسکیس، ۱۳۸۹: ۵) برای مطالعه طبقات، درک مناسبات ساختاری جامعه و نیز درک تأثیر کنش‌های انسانی بر این روابط ساختاری ضروری است (بهداد و نعمائی، ۱۳۸۷: ۳۷). می‌دانیم که در یک نظام اقتصادی، افراد با حقوق متفاوتی نسبت به منابع به‌کاررفته در تولید کالا و خدمات و نسبت به توزیع محصولات گرد هم می‌آیند. بر مبنای مالکیت متمایز افراد بر داده‌های به‌کاررفته در فعالیت‌های اقتصادی، حقوق و اختیارات متمایز اقتصادی نیز ایجاد می‌شود که براساس آن رابطه اجتماعی میان مردم معین شده و مناسبات اجتماعی در فعالیت‌های اقتصادی برقرار می‌گردد (بهداد و نعمائی، پیشین: ۳۸). این ساختار به نوعی رابطه میان دارندگان ابزارهای اقتصادی و محرومان از آن‌ها و در واقع تشکیل‌دهنده طبقات موجود در یک جامعه است. در ارتباط با معیار تقسیم طبقات، دیدگاه‌های گوناگونی ارایه شده است. کارل ماکس معیار تقسیم طبقات را در رابطه آنان با وسایل تولید می‌داند؛ کسانی که مالکیت و کنترل وسایل تولیدی را دارند طبقه حاکم سیاسی و اقتصادی را تشکیل می‌دهند و ارزش افزوده نیروی مولد جامعه یعنی طبقه کارگر را تصاحب می‌کنند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۸). در مقابل ماکس وبر با دخالت دادن عوامل اقتصادی مختلف در تحلیل طبقاتی، گامی به جلو می‌گذارد. او ادعا می‌کند که طبقات، متشکل از گروه‌های متفاوتی هستند که فرصت‌هایشان در بازار کار و امکانات زندگی‌شان تا حد زیادی مشابه است. هرچند اساس تحلیل وی نیز همانند ماکس بر مالکیت خصوصی استوار است (وبر، ۱۳۸۲: ۲۰۸؛ پارکین، ۱۳۸۹: ۱۳۰ و ۱۳۳)، اما وی شرایط اقتصادی دیگری علاوه بر ساختار تولید و توزیع مورد نظر ماکس را دخالت می‌دهد که اتفاقاً هیچ رابطه مستقیمی با دارایی نیز ندارند، مانند مهارت‌ها و مدارک تحصیلی که می‌تواند تأثیر ویژه‌ای بر مشاغل که افراد کسب می‌کنند، داشته باشد (گیدنز، ۲۰۰۶: ۳۰۲). براساس دیدگاه وبر، روش مشخصی برای تعیین مرزهای مفهومی که در متمایز ساختن بخش‌های گوناگون سلسله‌مراتب امتیازات به ما یاری رساند، وجود ندارد. بنابراین هیچ راهی برای حل مسأله تعداد طبقات عملاً موجود، وجود ندارد (پارکین، ۱۳۸۹: ۱۳)

به سخن دیگر، در رابطه با صورت‌بندی طبقات باید گفت که هرچند به صورت کلاسیک طبقات موجود در یک جامعه سرمایه‌داری را به طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر تقسیم می‌کنند، اما عواملی چون توسعه ناموزون و پیچیدگی‌های مقوله توسعه اجتماعی - اقتصادی باعث می‌شود تا برای تحلیل طبقاتی، قایل به موقعیت‌های دیگری غیر از سرمایه‌دار و کارگر در فعالیت‌های تولیدی شویم. «اریک آلین رایت» این جایگاه‌های طبقاتی را به عنوان موقعیت‌های متناقض طبقاتی شناسایی می‌کند (رایت، ۲۰۰۰: ۲۱-۱۸ و ۳۶-۳۷). هرچند وی نیز همچون ماکس معتقد است که در نظام سرمایه‌داری «انتزاعی» یا ناب، تنها دو طبقه بورژوازی

و پرولتاریا وجود دارد، اما در شرایط واقعی، طبقه متوسط جدید یا همان خرده‌بورژوازی قدیمی نیز به حیات خود ادامه می‌دهد (بحرانی، ۱۳۸۸: ۹۱). به عبارتی، واقعیت امر نشانگر وجود طبقاتی دیگر علاوه بر دو طبقه فرادست و فرودست است که برای تحلیل آن‌ها دیگر نمی‌توان صرفاً با معیار نوع روابط تولیدی پیش رفت. این مبحث که گاهی با عنوان چندپارگی طبقاتی نیز از آن یاد می‌شود، در آثار بورديو جای مهمی دارد: وی که تعریف کاملاً متفاوتی از طبقه ارایه می‌دهد معتقد است در تعیین اعضای یک طبقه، عوامل فرهنگی به موازات عوامل اقتصادی دخیل می‌باشند و هیچ‌یک اولی‌تری بر دیگری ندارد. او که اصطلاح فضای اجتماعی را به جای طبقه اجتماعی می‌نماید، بر این باور است که فضای اجتماعی توزیع چندبعدی و هیچ‌یک اولی‌تری بر دیگری ندارد. او که اصطلاح فضای اجتماعی را به جای طبقه اجتماعی می‌نماید، بر این باور است که فضای اجتماعی توزیع چندبعدی صورت مؤثر قدرت (یا سرمایه اعم از این‌که اقتصادی باشد یا فرهنگی یا اجتماعی) است که زیربنای موقعیت‌های اجتماعی است. این موضوع بدین معناست که بدون توجه به تفاوت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نمی‌توان هیچ‌کس را با کس دیگر در یک گروه قرار داد (اباذری و چاوشیان، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰).

گیدنز نیز که دیدگاه او بین نظرات مارکس و وبر قرار می‌گیرد همچون بورديو عوامل مختلفی را در طبقه‌بندی جامعه دخالت می‌دهد. به نظر وی «سه حقوق یا قدرت، یعنی دارایی، آموزش یا مهارت و نیز کار فیزیکی، بنیان اصلی ساختار طبقاتی» در جامعه است. که براساس آن طبقه بالا بر سرمایه کنترل دارد، طبقه میانی دارای تحصیلات و مهارت‌های بالا است که آن را در بازار، مبادله می‌کند و طبقه کارگر نیروی بدنی خود را می‌فروشد. گیدنز با ارایه نظریه ساخت‌یابی معتقد است «ساختار طبقاتی پدیده‌ای است که معمولاً از سه طبقه تشکیل شده اما برحسب میزان ساخت‌یابی متغیر است، یعنی در طول زمان و در مکان‌های متفاوت به صورت گروه‌های اجتماعی مشخص و متمایز پدید آمده و باز تولید می‌شود» (بحرانی، پیشین: ۳۹-۴۰). این مقوله را در ارتباط با موضوع پژوهش، چنین می‌توان توضیح داد که در جهان واقعیت عده‌ای بنابر توان مدیریتی، میزان تخصص و یا تحصیلات خود دارای قدرت چانه‌زنی با طبقه سرمایه‌دار و کارفرما هستند. یعنی هرچند بر منابع تولیدی سلطه ندارند، اما کارفرمایان و یا دولت مجبورند جهت نظارت و کنترل کارگران یا استفاده از تخصص مدیریتی و آموزشی، آن‌ها را در بخشی از سود و ارزش افزوده (برخلاف اعضای طبقه کارگر) سهام سازند. این اشخاص که دارای یک سری دارایی‌های متمایز غیر مالی همچون سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌باشند را «طبقه متوسط جدید» می‌نامند. متخصصان حرفه‌ای مانند پزشکان و مهندسان، استادان دانشگاه، آموزگاران، هنرمندان، وکلا، روشنفکران و دانشجویان، مدیران و کارکنان اجرایی و تخصصی، در این طبقه قرار می‌گیرند.

۲-۱-۲ مفهوم طبقه متوسط جدید^۳

اگر تنها ملاک در تبیین مفهوم طبقه متوسط، معیار اقتصادی باشد، ناگزیر باید بخش‌های گسترده‌ای از جامعه را ذیل عنوان طبقه متوسط جای دهیم. مانند پیشه‌وران، کسبه جزء و... که معمولاً از آن‌ها به عنوان «قشرهای متوسط سنتی» نام برده می‌شود؛ اما از آنجا که این مقاله مبتنی بر گرایش‌های مدرن بخش میانی جامعه است، روشن‌سازی تلقی، ما از مفهومی به نام طبقه متوسط جدید، ضروری به نظر می‌رسد. تا از اختلاط مفاهیم طبقات متوسط جدید و سنتی جلوگیری شود:

یکم) ویژگی‌ها

همان‌گونه که بیان شد، مؤلفه اصلی در تحلیل «طبقه متوسط جدید» عامل اقتصادی می‌باشد، اما این مطلب نباید به معنای مغفول ماندن از سایر ابعاد این مفهوم تلقی گردد. زیرا در غیر این صورت از بررسی ارتباط میان مفاهیم طبقه متوسط جدید و مردم‌سالاری، ناتوان خواهیم بود. برای بیشتر روشن شدن مطلب، ناگزیر از برشمردن ویژگی‌های این طبقه اجتماعی می‌باشیم:

۱: تحصیلات عالی و تخصص‌های حرفه‌ای

اعضای این طبقه دارای تحصیلات عالی و تخصص‌های حرفه‌ای مورد نیاز جامعه هستند. این سطح از آموزش و تخصص، موقعیت خاصی برایشان ایجاد می‌کند و باعث تمایز آنان از طبقات پایین‌تر می‌شود که جز نیروی یدی خود چیز دیگری جهت

^۳ ملاک قطعی و تعیین‌کننده برای تمییز طبقه متوسط سنتی

ارایه به اجتماع به‌ویژه بازار کار ندارند (مکلین، ۱۹۹۶: ۳۲۰؛ نعمانی و بهداد، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

۲: درآمد مالی مناسب

با توجه به تخصص‌های اعضای طبقه متوسط جدید که در بند پیشین ذکر گردید، و با عنایت به نیاز اعضای طبقه بالا به توان علمی، مدیریتی و حرفه‌ای، سطحی از کامیابی اقتصادی برای این افراد ایجاد شده که آنان را از نظر مالی از طبقه کارگر دور و به طبقه سرمایه‌دار نزدیک می‌سازد.

۳: مطالبات ویژه

طبقه متوسط جدید با توجه به دو مورد پیشین بر اثر مطرح شدن دسته‌ای از نیازهای ثانویه، به سمت استفاده از کالای فرهنگی و همچنین تفریحات سالم گرایش پیدا کرده، در صدد ارضای هدفمند نیازهای روحی و فکری و جسمی خود برمی‌آید. مطالباتی چون کتاب و نشریات متنوع و مفید، سالن‌های تئاتر و سینما، سالن‌های ورزشی، آزادی‌های مدنی و سیاسی، وجود احزاب و تشکل‌های غیر دولتی، مشارکت در بافت حقوقی - سیاسی کشور و... همه در ذیل این عنوان جای می‌گیرند. در همین رابطه، کارآمدی، عقلگرایی، تحصیلگرایی، نوگرایی، دموکراسی خواهی و عدم تعلق نسبی به سطوح عالی و دانی جامعه نیز از خصوصیات بارز این طبقه شمرده شده است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۵؛ رفیع‌پور، ۱۳۷۸: ۴۵۸؛ مطلبی، ۱۳۸۶: ۸۰). در این میان دموکراسی خواهی مهم‌ترین مطالبه طبقه متوسط جدید محسوب می‌شود. زیرا از آنجا که دموکراسی نظامی است که در آن بهتر می‌توان به مواردی چون برابری در حقوق شهروندی (به دلیل رأی مساوی)؛ برآوردن نیازهای مردم (به دلیل اختیار بیشتر مردم در سیاستگذاری‌ها و وجود مجاری کارآمد و منسجم برای تأثیرگذاری بر اعمال دولت از سوی شهروندان)؛ کثرت‌گرایی و مصالحه (به عنوان روشی برای حل اختلافات)؛ تضمین آزادی‌های اولیه (به عنوان پیش‌فرض موارد قبلی و ملاک تعیین ارزشمندی تصمیمات حکومت) و در نهایت نوسازی اجتماعی یا همان گردش قدرت بدون اغتشاش یا فروپاشی دست یافت (بیتهم و بویل، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۱)، دستیابی پایدار طبقه متوسط جدید به مطالبات خود در گرو مردم‌سالاری است؛ پس طبیعی است که دموکراسی خواهی بزرگترین خواسته این افراد باشد.

۴: گرایش به ارزش‌ها و فرآورده‌های مدرنیسم

این طبقه، زاده مدرنیزاسیون است. ارزش‌های جدید و لیبرال مانند دلبستگی به مردم‌سالاری و از میان برداشتن گرایش‌های «تقدیرگرایانه» و مصرف‌گرایی از این جمله می‌باشند. براین اساس گیدنز معتقد است نسبت افرادی که دارای نظرات آزادمنشانه درباره موضوعات اجتماعی و سیاسی هستند در میان اعضای این طبقه به‌ویژه گروه‌های حرفه‌ای و تخصصی، بالا است (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۷۳؛ گیدنز، ۱۳۸۶: ۲۵۳). این مطلب را می‌توان این‌گونه توضیح داد که با عنایت به تأثیر مستقیم نوسازی اقتصاد-اجتماعی یا به عبارتی همان «مدرنیزاسیون» در شکل‌گیری و صورت‌بندی نهایی طبقه متوسط جدید، خواه‌ناخواه این تلقی در اعضای آن به‌وجود می‌آید که جهت پایداری بیشتر در جامعه و همچنین دستیابی به جایگاهی بهتر، باید ارزش‌های برخاسته از مدرنیته همچون عقل‌گرایی، حکومت قانون، دلبستگی به حقوق بشر، فایده‌گرایی، پراگماتیسم و... را پاس داشت و در بسط و گسترش آن‌ها کوشید. البته امکان دارد طبقه متوسط جدید در هر کشوری تفسیر خاص خود را از مدرنیسم داشته باشد و در جذب یا طرد ارزش‌ها و فرآورده‌های آن مانند مردم‌سالاری، عقل‌گرایی، مسأله محور بودن، رویکرد مسالمت‌آمیز به مشارکت مدنی و... گزینشی عمل کند.

۵: مصرف‌گرایی

به دلیل نزدیکی پایگاه اقتصادی این طبقه به طبقه بالا، نوعی الگوبرداری از ویژگی‌های مصرفی طبقه سرمایه‌دار در اعضای طبقه متوسط جدید دیده می‌شود. کسب لذت و نفی ارزش‌های سنتی از این دید قابل ارزیابی می‌باشند (رفیع‌پور، پیشین: ۷۳). به عبارتی، هنگامی که این طبقه با دستیابی به مقداری از کامیابی مالی، افق بازتری را در برابر خود می‌بیند، از آن رو که جهان و منابع

آن را متعلق به بشر و برای زندگی بهتر می‌داند و اصولاً «فایده‌گرا»ست، سعی در استفاده از امکانات موجود و کسب لذت از زندگی خود دارد. البته این مسأله زمانی که با ویژگی‌های فرهنگی این طبقه جمع گردد، طبقه متوسط جدید را از نظر نوع نگاه به مسایل اجتماعی، از طبقه سرمایه‌دار متمایز می‌سازد.

۶: پای‌بندی به قانون و مشارکت هدفمند و مسالمت‌آمیز سیاسی

طبقه متوسط جدید به دلیل توانایی‌های اکتسابی خود، نسبت به سرنوشت اجتماعی خویش حساس بوده، خواستار مشارکت فعال در عرصه سیاسی جامعه خود می‌باشد. طبقه متوسط جدید خواهان‌شان شهروندی است. زیرا پیگیری مطالبات پیش‌گفته و تضمین آن‌ها، در گرو وجود فضای گفتگو و قانون‌مداری در جامعه است. که آن نیز به نوبه خود تنها با گسترش فرهنگ کثرت‌گرایی و مدارا قابل دستیابی است.

پژوهشگران معتقدند این طبقه نسبت به دیگر طبقات، در تصمیمات اجتماعی خود پای‌بندی بیشتری به اصول منطقی و قانونی دارد و رویکرد آن به مسایل سیاسی، مسالمت‌آمیز و اصلاح‌طلبانه است (رفیع‌پور، ۱۳۷۸:۴۵۷؛ باتامور، ۱۳۸۰:۳۷). رعایت هنجارها و تساهل و تسامح نسبت به اندیشه‌های گوناگون توسط اعضای طبقه متوسط جدید نیز ذیل همین عنوان جای می‌گیرند. این ویژگی‌ها، به عنوان مقدمه‌ای برای تحقق جامعه‌ای متحول با رویکرد متعالی، قابلیت و شایستگی لازم را در اعضای طبقه متوسط جدید جهت تحرک اجتماعی ایجاد می‌کند. بی‌تردید ظهور این مشخصات نیاز به عوامل و شرایطی دارد که در بخش مربوط به خود تبیین خواهند گردید.

دوم) عوامل و شرایط تکوین و رشد

پرسشی که اکنون در رابطه با طبقه متوسط جدید مطرح می‌شود آن است که چه شرایطی باید ایجاد شود تا گروه‌هایی با ویژگی‌های بیان‌شده، به‌وجود آیند؟ بیان این عوامل از این نظر اهمیت دارد که شکل‌گیری طبقه متوسط جدیدی که بتواند بر مطالبات مردم‌سالارانه تأثیر بگذارد، نمی‌تواند تنها تابع عامل اقتصادی باشد. زیرا مردم‌سالاری مشحون از مؤلفه‌هایی است که بیشتر آن‌ها اساساً خارج از مفهوم اقتصاد و در چارچوب داشته‌های فرهنگی و اجتماعی می‌باشند. بنابراین، از نظر ما مجموعه عواملی که طبقه متوسط جدید را با تمام ابعاد آن توضیح دهند، می‌توان چنین بیان کرد.

۱: نوسازی اقتصادی و اجتماعی

طبقه متوسط جدید، حاصل شروع فرایند صنعتی شدن جوامع و ظهور نظام سرمایه‌داری است. این طبقه، عموماً همزمان با نوسازی اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه ایجاد سطحی از رفاه ظهور و بروز می‌یابد (بردلی، ۱۳۸۶:۶۷ و ۶۸ و بشیریه، ۱۳۸۷ (الف): ۲۴ و افراسیابی، ۱۳۸۲:۴۷۹). این فرایند معمولاً توسط دولت‌ها آغاز می‌شود. در نقطه مقابل، تجربه ثابت کرده است که بحران‌های اقتصادی، نقش مهمی را در اضمحلال طبقه متوسط جدید ایفا می‌کنند (کولادو، ۲۰۱۰: ۲-۱).

۲: تسهیل ورود کالای فرهنگی

برای آن‌که طبقه متوسط جدید، با ویژگی‌های پیش‌گفته ایجاد گردد، نباید تنها بر معیارهای اقتصادی تکیه کرد. زیرا بخش عمده‌ای از هویت اجتماعی این افراد، ذیل تمایلات فرهنگی آنان معنا پیدا می‌کند. بدین معنا که تکیه صرف بر معیار اقتصادی تنها موجب شکل‌گیری یک طبقه متوسط اقتصادی می‌شود. اما برای ظهور طبقه متوسط جدید با ویژگی‌های ذکرشده، معیارهای فرهنگی نیز نقش‌آفرین می‌باشند.

براین اساس، پس از نوسازی اقتصادی - اجتماعی، باید ورود کالاهای فرهنگی (نشریات، کتاب، فیلم، موسیقی، تئاتر و...) به جامعه تسهیل گردد. به عبارتی رشد اقتصادی زمانی که با ارتقای سطح آموزش همراه شود، طبقه متوسط جدید پا به عرصه وجود می‌نهد (رفیع‌پور، ۱۳۸۴:۷۶). تضارب اندیشه‌ها، تشویق، ایجاد و نشر تفکر انتقادی و مقایسه همیشگی وضع موجود با شرایط مطلوب و یا وضع گروه‌های همسان در سایر کشورها، در شکل‌گیری مطالبات ویژه، نقش انکارناپذیری دارند. طبقه متوسط جدید با بهره‌گیری از کالای فرهنگی، دارای هویتی ممتاز در مقایسه با سایر طبقات می‌گردد. این امر به‌ویژه در نوع مطالبات این گروه

(که در بخش بعدی بیان خواهند گردید)، تأثیرگذار می‌باشد. در این باره ضمن توجه به نقش نهادهای دولتی، تأکید اصلی بر فعالیت نهادهای غیردولتی است تا تنوع بیشتری در محتوای کالاهای فرهنگی پدیدار شود.

۳: اقتصاد بازار آزاد و احترام به مالکیت خصوصی

پایداری و استقلال طبقه متوسط جدید، مستلزم ایجاد نظام اقتصاد بازار آزاد است (غنی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱). در غیر این صورت بدیل وابستگی مالی این افراد به دولت، نه تنها آن‌ها در پی‌گیری مطالبات خود محافظه‌کارانه عمل خواهند کرد، بلکه دولت نیز می‌تواند با اعمال سیاست‌هایی (به‌ویژه در دولت‌های رانتی)، ساختارشان را ناهمگن نموده و یا اساساً آنان را به طبقات پایین‌تر نزول دهد. به سخن دیگر، هرچند پیدایش اولیه طبقه متوسط جدید همزمان با اقدامات دولتی در عرصه نوسازی اقتصادی و اجتماعی می‌باشد. اما قوام و استقلال آن منوط به ایجاد نظام اقتصاد بازار آزاد و احترام به مالکیت خصوصی است؛ زیرا که «مالکیت خصوصی یکی از منابع خودمختاری فرد و مقاومت وی در برابر حکومت به‌شمار می‌رود» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۴۹) و این استقلال مالی از دولت، به فردشان شهروندی و مطالبه محوری می‌بخشد.

بدین صورت طبقه متوسط جدید با نوسازی اقتصادی - اجتماعی به منصف ظهور می‌رسد؛ با تسهیل ورود کالای فرهنگی، شکل یک طبقه اجتماعی را به خود می‌گیرد و با تحقق نظام اقتصاد بازار آزاد، به میزان زیادی از دولت استقلال پیدا می‌کند.

سوم) چگونگی پیدایش مطالبات طبقه متوسط جدید

همان‌گونه که دیدیم، که طبقه متوسط جدید مطالبات ویژه‌ای دارد. این طبقه هرچند بیش و پیش از هر چیز با قرار گرفتن در یک جایگاه میانه اقتصادی شناخته می‌شود، اما با برخورداری از سایر ویژگی‌ها و به‌طور مشخص سطح آموزش، مطالباتی را مطرح می‌کند که نشان از نگاه مسالمت‌آمیز و مترقی آن دارد. این مطالبات عمدتاً ذیل عناوین کلی همچون کالای فرهنگی، حاکمیت قانون و مردم‌سالاری مطرح می‌شوند. اما پرسش این‌جاست که این‌گونه مطالبات، چگونه به‌وجود می‌آیند؟ یافتن نقطه عطف تاریخی ایجاد این طبقه، در یافتن پاسخ این پرسش و همچنین بررسی نقش متغیر مستقل مقاله بر متغیر وابسته، کمک شایانی می‌کند. با ظهور بورژوازی و وقوع انقلاب صنعتی، نظام سرمایه‌داری که براساس مالکیت خصوصی ابزار تولید توسط کارفرمایان غیر کارگر استوار بود، به مرحله جدیدی وارد شد. در این نظام کارگر در بازار آزاد نیروی کار خود را عرضه کرده و کارفرما آن را خریداری می‌کرد. براین اساس، دو طبقه «بورژوازی» و «پرولتاریا» یا همان «سرمایه‌دار» و «کارگر»، در مفهوم امروزی در جامعه وجود داشتند. هرچند در نظام نوین سرمایه‌داری، علاوه بر دو طبقه مذکور قشرهای دیگری نیز وجود داشتند. مانند ملاکان یا دهقانان باقی‌مانده از فئودالیسم. در کنار این طبقات، همان‌گونه که ذکر شد، طبقه متوسط جدید و رو به رشدی شامل کارمندان و متخصصان، به دلیل نیاز سرمایه‌داران به تخصص و آموزش‌های آن‌ها، به وجود آمد که هرچند مانند کارگران صنعتی، نسبتاً فاقد قدرت بودند، اما به دلیل بهره‌مندی از حقوق اجتماعی بیشتر (عمدتاً به همان دلایل پیش‌گفته)، در موقعیت ممتازی نسبت به پرولتاریا قرار گرفتند. این افراد گروه‌های گوناگونی از کارگران یقه‌سفید (مانند کارمندان و معلمان) تا مدیران را شامل می‌شدند (بردلی، ۱۳۸۶: ۶۷ و ۶۸؛ عراقی، ۱۳۸۸: ۶۲؛ قاضی، ۱۳۸۵: ۳۲۵). براین اساس، این طبقه، مخلوق نظام سرمایه‌داری است و براساس روابط کاری موجود در این سیستم (اقتصاد بازار آزاد)، به وجود آمده است. دقیقاً پس از این تغییر در صورت‌بندی جامعه بود که طبقه متوسط جدید (با تمسک به نظریه قرارداد اجتماعی) خواستار مشارکت در بافت سیاسی - حقوقی جامعه شد و با مطالبه مردم‌سالاری، نهادهای سیاست‌گذاری را از انحصار اشراف، نجبا و صاحبان امتیاز خارج ساخت (قاضی، ۱۳۸۳: ۶۱۲).

پس از فهم این تحول تاریخی، برای بررسی چگونگی بروز مطالبات ویژه در این گروه‌ها، درک مفهوم مراتب نیازها، حایز اهمیت بسیار است. زیرا این مطالبات عمدتاً در دسته نیازهای ثانویه قرار می‌گیرند که ظهور آن‌ها نیازمند مقدماتی است. آبراهام مازلو روانشناس آمریکایی در رابطه با تحلیل مفهوم مراتب نیازها نظرات ویژه‌ای دارد: می‌دانیم که، نیازها یک مفهوم کلیدی در توصیف انگیزه‌های درونی افراد می‌باشند (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۳۵). براین اساس مازلو با مطالعه زندگی افراد موفق، به نتایج جالبی دست یافت. وی «معتقد بود که همه افراد برای خودشکوفایی تلاش می‌کنند و به این نتیجه رسید که خودشکوفایی پس از ارضای نیازهای سطح پایین‌تر و وقتی که انسان برای رسیدن به مراتب بالاتر آزاد شد، حاصل می‌شود» (کریمی، پیشین: ۱۳۵). به سخن دیگر، مازلو قایل به نوعی سلسله‌مراتب در انگیزش به سمت نیازهاست. به نوعی که چهار مرتبه نخستین، شامل نیازهای اولیه یا به

عبارتی «نیازهای کمبود»، و مرتبه پایانی شامل «نیازهای رشد» می‌باشند. در مراتب ابتدایی فرد انسانی به دنبال رفع نیازهایی است که از اهمیت اصلی برخوردارند و تا آن‌ها برآورده نشوند به فکر رفع نیاز مرتبه بالاتر نخواهد افتاد. کسی که هنوز درگیر تأمین معاش است، توجهی به تسهیل ورود کالای فرهنگی در جامعه، وجود مردم‌سالاری و یا سایر مراتب نیاز ندارد و اگر هم داشته باشد هنوز به شکل یک «دغدغه» برایش درنیامده‌اند. مازلو افرادی را که با برآورده ساختن نیازهای اولیه، به دنبال پاسخ به نیازهای ثانویه خود می‌باشند، «افراد خودشکوفای» می‌نامد. با نگاهی به ویژگی‌های ذکرشده برای این افراد، مشاهده می‌شود که تا چه اندازه با ویژگی‌های طبقه متوسط جدید هم‌پوشانی دارند: «آنان درک روشنی از واقعیت دارند. آن‌ها خود، دیگران، و جهان را به‌خاطر آنچه هستند می‌پذیرند. آن‌ها در عمل و تفکر خود انگیخته‌اند. آن‌ها بیشتر مسئله محور هستند تا خود-محور، آن‌ها خودمختار و مستقل‌اند. آنان نسبت به شرایط و وضعیت انسان‌های دیگر همدردی دارند و برای ارتقای سطح رفاه عمومی تلاش می‌کنند. آن‌ها از جهان چشم‌اندازی دموکراتیک در نظر دارند. آن‌ها خلاق‌اند. آن‌ها روابطی معنی‌دار و عمیق با عده‌ای معدود برقرار می‌کنند، به جای آن‌که پیوندها سطحی با تعداد زیادی از مردم برقرار کنند. آنان دارای تجربه‌های متعالی هستند که با احساس تهییج، شادی و بینش شدید همراه است» (کریمی، همان: ۱۳۵). نکته حایز اهمیت در این میان آن است که براساس این تحلیل، مقوله دموکراسی‌خواهی نیز یک خواست ثانویه در جامعه محسوب می‌شود که تحت شرایط معینی و در میان قشر خاصی از جامعه یعنی همان طبقه متوسط جدید به‌وجود می‌آید.

۲-۲ مردم‌سالاری

یکم) تعریف و مفهوم :

مردم‌سالاری با وجود گذر سالیان دراز از تاریخ اندیشه بشری، همچنان یکی از موضوعات مورد علاقه پژوهشگران در حوزه علوم انسانی می‌باشد و به عنوان مفهومی چندبعدی نیازمند نگاهی فراگیر و چندوجهی است. رایج تعریف و تبیین مفهوم آن و همچنین ارزیابی چند و چون پیدایش آن، ما را در راه بررسی ارتباط میان متغیرهای مقاله یاری می‌رساند. روشن است که بشر در زندگی اجتماعی خود به‌ناچار در قالب گروه‌هایی مانند خانواده، باشگاه ورزشی، انجمن‌های صنفی و سیاسی و احزاب سازمان‌دهی می‌شود و به ایفای نقش می‌پردازد. در این مرحله برای اداره این گروه‌بندی‌ها، دو گونه تصمیم‌گیری می‌تواند صورت پذیرد :

۱. یک نفر برای دیگر اعضاء تصمیم‌گیری کند

۲. تصمیم‌گیری به صورت جمعی انجام پذیرد

«مردم‌سالاری» به نوع اخیر تعلق می‌گیرد (بیتهام و بویل، ۱۳۸۸: ۱۷). به بیان دیگر، مردم‌سالاری ناظر بر آن دسته حکومت‌هایی است که در آن قدرت نه در دست یک یا چند نفر بلکه در دست همگان، یا به بیان دقیق‌تر، در دست اکثریت است. همین حکومت به وسیله مردم که می‌توان آن را «خودگردانی» نامید، به‌رغم داشتن بار معنایی گوناگون، وجه متمایز حکومت‌های مردم‌سالار از غیر آن است (بویو، ۱۳۷۶: ۱۵؛ آرات، ۱۹۹۱: ۱۵). این ویژگی به اقتدار هیأت حاکمه مشروعیت مردم‌سالارانه می‌بخشد. البته برقراری چنین حالتی خود، نیازمند مشروعیت یافتن گسترده مردم‌سالاری در میان شهروندان می‌باشد.

در طول تاریخ نظام‌های مختلف حکومتی توسط بشر تجربه شده است اما در گذر زمان به تجربه ثابت شده که سیستم‌هایی که براساس اراده مردم بنا و برای خواست‌ها و آرمان‌های آنان ارزش قایل شوند، بهتر می‌توانند تأمین‌کننده منافع عمومی باشند و در این میان مردم‌سالاری بیشتر و بهتر از سایر شکل‌های حکومت توانسته به این مهم نایل آید (خسروی، ۱۳۸۷: ۲۶؛ آرات، همان). امروزه هرچند گفتار و رفتار نظام‌های سیاسی در سراسر جهان تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، اما تقریباً همه آن‌ها داعیه مردم‌سالاری دارند. در حقیقت، مردم‌سالاری پرتوی از حقانیت بر زندگی سیاسی مدرن می‌افکند که قوانین و مقررات و سیاست‌ها زمانی «موجه» به نظر می‌رسند که «دموکراتیک» باشند (هلد، ۱۳۸۴: ۲۴۴). در این نظام، تأکید اصلی بر آن است که شهروندان نه به دلیل ترس یا اجبار، بلکه از روی رضایت از حکومت پیروی کرده و سازوکارهای مناسب برای تضمین این رضایت نیز وجود دارد. در مردم‌سالاری به موجب اصل حاکمیت مردم، تنها منبع مشروعیت قدرت حاکم، اراده مردم است و مجاری ویژه‌ای هم برای اعلام نظر در این‌باره وجود دارد. به بیانی دیگر، نقطه اتکای مردم‌سالاری به عنوان یک مدل سیاسی، بر خودمختاری و

اراده‌های آزاد مردم استوار است (بشیریه، ۱۳۸۲:۲۴۳ و ۲۴۴؛ گرجی، ۱۳۸۸:۷۳). در این سیستم مردم علاوه بر مشارکت فعال در امر تصمیم‌گیری، بر فرایند اعمال قدرت نیز نظارت می‌کنند. کاربست درست این نظارت علاوه بر ضرورت تعیین ضمانت اجرای مناسب، مستلزم تضمین برابری شهروندان در فرایند دوگانه مشارکت - نظارت می‌باشد.

در عرصه جهانی نیز باید گفت که با وجود تأکید نهادهای بین‌المللی بر مردم‌سالاری، هنوز تعریف جامع و دقیقی که مدل خاصی از مردم‌سالاری با معیارهای مشخص را توصیه کند، ارائه نشده است. «اما از مجموع اسناد و گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی می‌توان اجماع جهانی حداقل در مورد معیار انتخابات آزاد و اتکا به آرای عمومی و معیار حاکمیت قانون و رعایت حقوق بشر را شناسایی کرد.» (رهايي، ۱۳۸۹:۳۶۶). به‌رغم این پیچیدگی، در یک نگاه کلی می‌توان مردم‌سالاری را «تشکیل حکومت بر مبنای آرای برابر و همگانی شهروندان در انتخابات آزاد و عادلانه، و کاربست نظارت همگانی بر فرایند اعمال قدرت» دانست.

البته شاید اشکال شود که اساساً مردم‌سالاری علاوه بر شرکت مردم در تشکیل حکومت، مستلزم شرکت مردم در اداره حکومت نیز می‌باشد. ضمن دقیق دانستن این نظریه باید گفت که اگر یک مردم‌سالاری بر بنیان تمام مؤلفه‌های مذکور در مباحث آتی شکل گیرد، خود به‌خود متضمن شرکت مردم در اداره حکومت نیز می‌باشد. به عبارتی، نمی‌توان تصور نمود با وجود این مؤلفه‌ها، مردمی که خود مؤسس یک حکومت بوده‌اند، مدیر آن نباشند.

دوم) الزامات مردم‌سالاری

مردم‌سالاری به عنوان شیوه زندگی در جهان مدرن بر مبنای و اصولی استوار است. مجموعه عناوینی که بدون تحقق آن‌ها سخن گفتن از مردم‌سالاری بیهوده به نظر می‌رسد. جوهر این اصول و مبنای را می‌توان در اصلت برابری انسان‌ها، اصلت فرد، اصلت قانون، اصلت حاکمیت مردم و تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسان‌ها یافت. این مبنای بیانگر اندیشه جماعتی است که در تلاش برای مشارکت فعال در ساخت قدرت، از رخت رعیتی به‌در آمده و جامعه شهروندی به تن کرده‌اند.

باید بیان داشت که در این الزامات آمیختگی میان مفاهیم جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و حقوق دیده می‌شود. یعنی همچنان که پراگماتیسم و تساهل صبغه علوم سیاسی دارند، اصلت قانون و تفکیک قوا نیز از جنس حقوق اساسی می‌باشند و همه این‌ها نیاز به جامعه‌ای مناسب برای بروز و ظهور دارند. براین اساس، عمدتاً الزامات یک مردم‌سالاری پایدار را می‌توان ذیل این عناوین بیان نمود:

۱. **لیبرالیسم:** به معنی آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون، اساس مردم‌سالاری آورده شده است. هدف اصلی این طرف تفکر از آغاز پیدایش خود، مبارزه با قدرت خودکامه و خودسر بود. لیبرالیسم نخست بر ضد حکومت مطلقه کلیسا در غرب و سپس در مقابل حکومت شاهان مطلقه قد برافراشت. به جای قدرت مطلقه، قدرت محدود و مشروط و به جای قدرت خودکامه و خودسر، قدرت قانونی، آرمان لیبرالیسم بوده است. از این رو قانون‌گرایی، تفکیک قوا، استقلال کامل قوه قضاییه، حقوق بشر و حکومت مبتنی بر نمایندگی، از اصول لیبرالیسم محسوب می‌شوند. حقوق اساسی شهروندان از دیدگاه لیبرالیسم عبارتند از: آزادی عقیده و اندیشه، آزادی بیان، آزادی اجتماع، آزادی یا حق مالکیت، آزادی مشارکت در حیات سیاسی اعم از رأی دادن و کسب منصب و غیره.

مقوله لیبرالیسم به دو دلیل با مردم‌سالاری ارتباط محکمی دارد. نخستین دلیل، تاریخی است. بیشتر جوامع غربی پیش از مردم‌سالار شدن، لیبرال شده بودند. به عبارتی به اصول لیبرالیسم دست یافته بودند و پس از آن حق رأی به تمامی شهروندان اعطا شد و احزاب سیاسی رشد یافتند. دلیل دوم مربوط به امکان نظارت شهروندان بر دولت است. بدین معنا که اگر دولت به اصول لیبرالیسم به‌ویژه قانون‌گرایی و حکومت مبتنی بر نمایندگی پایبند نباشد، بی‌شک مردم توانایی کنترل خود بر آن را از دست می‌دهند. بنابراین، یک نظام مردم‌سالار نظامی است که همواره امکان نفوذ آرای مردم و کنترل آن‌ها بر دولت را حفظ کند. بدون تردید از جمله این امکانات، اصول و ارزش‌های اولیه لیبرالیسم می‌باشند (بشیریه، ۱۳۸۷:۲۰-۲۱، بیتهام و بویل، ۱۳۸۸:۳۱-۳۲). پیش‌تر بیان شد که این ارزش‌ها عمدتاً در فضای به‌وجودآمده پس از انقلاب صنعتی و در بحبوحه نوسازی اقتصادی - اجتماعی ظهور یافتند.

۲. **پراگماتیسم:** اعتقاد جنبش فلسفی پراگماتیسم بر آن است که معنا و حقیقت امور و اندیشه‌ها را باید در فوائد آن‌ها یافت... فایده عملی نظریه‌ها و اندیشه‌ها مهم‌ترین ملاک «حقیقت» آن‌هاست (بشیریه، پیشین: ۲۶).

۳. **تساهل و تسامح:** می‌توان گفت اساساً بنیان مردم‌سالاری برای آن بوده که افراد با دیدگاه‌های متفاوت بتوانند در کنار یکدیگر

دست به تشکیل حکومت زده و در اداره و نظارت بر آن به صورت فعالانه مشارکت نمایند. چنین آرمانی محقق نمی‌شود مگر با تساهل و تسامح نسبت به اندیشه‌های گوناگون به‌ویژه آنان که در اقلیت می‌باشند. تخطی از این اصل بنیادی می‌تواند موجب تضعیف پایه‌های مردمی ساختار حقوقی - سیاسی حکومت شده، آن را در انحصار عده‌ای محدود قرار دهد. و یا در بهترین حالت، مردم‌سالاری را از تکثرگرایی به اکثریت‌گرایی تبدیل نماید. بدین معنا که یک ساختار متکثر سیاسی را که تمام گروه‌های سیاسی موجود در آن امید مشارکت فعال در ساخت قدرت را دارند، تبدیل به حاکمیت اکثریت جامعه سیاسی نماید که هرچند مساوی با دیکتاتوری نیست اما بدون شک مردم‌سالاری نیز محسوب نمی‌شود از این رو باید اصل تساهل و تسامح را سرلوحه اقدامات حکومتی قرار داد. به باور ما تحقق این اصل تنها در جامعه‌ای ممکن است که امکان ایجاد گفتگو میان اقشار گوناگون آن فراهم باشد و فرهنگ مدارا نیز در آن‌ها نهادینه شده باشد. بدیهی است این بستر در جوامع دوقطبی که به دلیل تفاوت فاحش سطح زندگی، طبقات به شدت از یکدیگر بی‌خبرند و همچون جزایر پراکنده‌ای در کنار هم زندگی می‌کنند، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۴. اصلت قرارداد: اندیشه قرارداد اجتماعی به عنوان اساس نظم سیاسی، یکی دیگر از مفاهیم بنیادین مردم‌سالاری است که پیشینه آن به توماس هابز، جان لاک، ژان ژاک روسو و... بازمی‌گردد. در نظریه قرارداد اجتماعی به‌طور کلی نخست «وضع طبیعی» یعنی وضع ماقبل پیدایش حکومت توصیف می‌شود و سپس گذار از آن وضع به وضع مدنی از طریق قرارداد و توافق عمومی توضیح داده می‌شود. که بفرض در یک برداشت چون وضع طبیعی جهان، طغیان و جنگ بوده، مردم جهت صیانت از جان و مال خود رضایت دادند که به منظور تشکیل حکومت دور هم گرد آیند و با توافق ضمنی، بخشی از حقوق و آزادی طبیعی خویش را به جامعه سیاسی یا مدنی واگذار نمایند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۸: ۲۰۲، بشیریه، همان: ۲۹). از این منظر نظریه قرارداد اجتماعی در حقیقت راهی برای گسترش دامنه مشارکت مردم در بافت حقوق اساسی جامعه و توجیه‌کننده لزوم مشارکت همگان به‌ویژه گروه‌های نوظهور اجتماعی در ساخت قدرت محسوب می‌گردد.

۵. اصلت رضایت و قبول عامه: یکی دیگر از مفاهیم اساسی در فلسفه سیاسی مردم‌سالاری، مفهوم رضایت شهروندان در تبعیت از حکومت است. مطابق این دیدگاه مشروعیت مردم‌سالاری بر پایه عملکرد حکومت بر وفق خواست و رضایت شهروندان است. مردم‌سالاری بدون رضایت عمومی تحقق نمی‌یابد و مشروعیت ناشی از چنین رضایتی، اساس مردم‌سالاری را تشکیل می‌دهد. زیرا انسان‌ها موجوداتی عقلانی و گزینش‌گرند و از این رو می‌توان از طریق شواهدی به رضایت یا ناراضایی آن‌ها نسبت به حکومت خویش پی‌برد. رضایت به این معنا، آزادی را به شیوه مقبولی محدود و تبدیل به اطاعت و التزام می‌کند. چنین التزام و اطاعتی خود یکی از مظاهر اصلی آزادی سیاسی فرد است و آن را متعین و مشخص می‌سازد. رضایت و قبول اساس، پذیرش التزام و تعهد و اطاعت از حکومت به شیوه‌ای آزادانه است. وکالت و نمایندگی به عنوان یکی از رویه‌های رایج در مردم‌سالاری نیز مبتنی بر رضایت است (بشیریه، همان: ۳۲).

۶. اصلت برابری: به این معنی که همه انسان‌ها ارزش یکسانی دارند و باید با همه به شیوه‌ای برابر رفتار کرد، از اصول اساسی مردم‌سالاری است. بنابراین مردم‌سالاری با نابرابری‌های حقوقی و سیاسی سازش ندارد. در نظام مردم‌سالار، شهروندان بایستی از فرصت‌های برابر جهت کسب پست‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند. اصلت برابری در معنای بنیادی خود بدین معنی است که همه انسان‌ها به حکم انسانیت خود برابرند و بر یکدیگر برتری ندارند. از لحاظ سیاسی، اصلت برابری به این معنی است که شهروندان در نزد قانون و از لحاظ حقوق و آزادی‌ها با هم برابرند. در مردم‌سالاری، شهروندان دست‌کم باید از لحاظ حقوقی با هم برابر باشند، هرچند تأمین برابری از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، به‌رغم مطلوبیت آن، ممکن نباشد. باید دانست که برابری از لحاظ اقتصادی و اجتماعی جزء مبانی مردم‌سالاری نیست، بلکه در کمال و بلوغ مردم‌سالاری قابل انتظار است. به عبارتی، برابری مدنی پایه‌ای برای دستیابی به برابری اقتصادی و اجتماعی فرض می‌شود (شهرام‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۷۸؛ بشیریه، همان: ۳۳-۳۴).

۷. خودمختاری فرد: خودمختاری فرد نوعی تلقی از آزادی است که به نظر برخی هواداران مردم‌سالاری تنها در این نوع حکومت ممکن است. انسان خودمختار کسی است که تصمیمات مربوط به زندگی خود را خودش می‌گیرد و اجرا می‌کند و مسئولیت آن را می‌پذیرد. البته این امر در پرتو حاکمیت قانون معنا می‌یابد (بشیریه، همان: ۳۵-۳۶).

۸. قانون و قانون‌گرایی: مردم‌سالاری در حقیقت قیام برای برقراری حکومت قانون است. برقراری نظامی که بنیان آن بر یک قانون

اساسی مردمی که تعیین و تضمین‌کننده حقوق بنیادی شهروندان باشد، بزرگترین ثمره حرکت‌های مسالمت‌آمیز است. قانون‌گرایی در یک جامعه تنها در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که مفهوم «مشارکت مسالمت‌آمیز» بر مبنای «مردم‌سالاری» در جامعه نهادینه شود. که این امر خود، مستلزم وجود شالوده اجتماعی مناسب است.

۹. شهروندی: نشان شهروندی و حقوق و تکالیف مربوط بدان از مفاهیم اساسی زندگی دموکراتیک به‌شمار می‌رود. شهروندان از حیث حقوق و تکالیف با هم برابرند. امروزه در تبیین مفهوم شهروندی بر حفظ فردیت انسان و پاسداری از حقوق بشر تأکید فراوان می‌شود (بشیریه، همان: ۴۰). نکته حایز اهمیت آن است که به باور برخی اندیشمندان معنای مدرن حقوق عمومی نیز بر ربطی بودن این مفهوم تأکید دارد. با این توضیح که اگر حقوق عمومی را ناظر بر عمل حکمرانی بدانیم و تحقق حکمرانی را با اتکا بر قدرت سیاسی بپذیریم، باید عنوان کنیم که قدرت سیاسی در یک جامعه شهروندسالار، در نتیجه تصرف مالکانه شکل نمی‌گیرد، «بلکه از درون رابطه مردم و حاکمان، از رهگذر نمایندگی و در چارچوب‌های نهادی تولید می‌شود.» (لاگلین، ۲۲:۱۳۸۸). یعنی همان تغییر رابطه ارباب - رعیت به اصیل و نماینده. این نکته به‌خوبی نمایانگر تأثیرگذاری شرایط اجتماعی بر ساخت حقوقی یک جامعه می‌باشد. بدیهی است برای ظهور و بروز این مفهوم، به تحولی عمیق در فرهنگ رایج جامعه نیاز است.

۱۰. حقوق بشر: مفهوم حقوق بشر به عنوان مجموعه حقوقی که انسان‌ها صرفاً به حکم انسانیت خود از آن برخوردارند، در سده هفدهم رواج یافت و جانشین مفهوم قدیمی‌تر «حقوق طبیعی» شد که انسان‌ها به حکم «قانون طبیعی» از آن بهره‌مند به‌شمار می‌رفتند.

با گذشت دوره‌های تاریخی مفهوم حقوق بشر به مفهومی گسترده‌تر از حقوق طبیعی به‌کار رفت، تا حقوقی را نیز دربر بگیرد که نمی‌توان به سهولت طبیعی شمرد، بلکه تنها در جامعه و دولت پدیدار می‌شوند. به نظر بسیاری از هواداران مردم‌سالاری، حقوق بشر به این معنی جوهر مردم‌سالاری را تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۴۴-۴۵:۱۳۸۷). البته باید اذعان داشت که حقوق بشر، مفهومی کشدار و تأویل‌پذیر است. لذا بایسته است که در تنظیم قوانین و مقررات اجتماعی با در نظر گرفتن باورداشت‌های اکثریت جامعه و همچنین حقوق اقلیت، تناسبی مطلوب را در این زمینه به ارمغان آورد.

سوم) مردم‌سالاری و جامعه

دقت در الزامات پیش‌گفته به‌خوبی نشان می‌دهد که مردم‌سالاری بیش از آن‌که حالت حقوقی یا سیاسی صرف داشته باشد نوعی از «جامعه» است. به سخن دیگر الزامات آن از جنس فرهنگ می‌باشند. بستر فرهنگ، جامعه است و جامعه مردم‌سالار محیطی است که برون‌داد آن حاکمیت مردم، رعایت فردیت انسان و تضمین حقوق اقلیت می‌باشد. پرواضح است که پیدایش چنین مفاهیمی در جوامع سنتی که وجه مشخصه آن سلسله‌مراتب طبقاتی و رابطه ارباب - رعیتی است ممنوع می‌باشد. به عبارتی، «آفرینش یک دموکراسی و تجدید حیات آن نیاز به آفرینش نوعی جامعه جدید است.» (نیک‌پی، ۲۷۹:۱۳۸۹). به سخن دیگر، تحقق الزامات مردم‌سالاری نیازمند نهادینه شدن فرهنگ تعامل مسالمت‌آمیز است. از این روست که «در جامعه دموکراتیک انقلاب صورت نمی‌گیرد زیرا که مردم به‌تدریج به حقوقی رسیده‌اند و از روش‌های اصلاحی برای مطالبات خویش استفاده می‌کنند» (نیک‌پی، پیشین: ۲۷۹).

باید دانست اگر در دموکراسی از مفاهیمی چون قانون‌مداری، مشارکت مسالمت‌آمیز، آزادی بیان، حکومت اکثریت و احترام به حقوق اقلیت صحبت می‌شود، این امر نیازمند برقراری گفتگو میان اقلیت‌ها و اکثریت جهت شکل‌گیری جامعه باز است تا تضاد منافع براساس انصاف حل شده و طرفین به حقوق بنیادین خود دست یابند. بدیهی است در این میان مسیری که یک جامعه و به‌ویژه دولت آن در رابطه با نوسازی اقتصادی - اجتماعی و تزریق کالای فرهنگی به جامعه طی می‌کند بسیار مهم است. زیرا در جوامعی که تضاد شدید طبقاتی و بالطبع افراط و تفریط وجود دارد - جوامع دوطبقه‌ای - برقراری گفتگوی مشترک منتفی است. از این رو برخی پژوهشگران رشد طبقه متوسط جدید را، که جامعه را از حالت دوطبقه‌ای بیرون آورده و به دلیل داشتن روحیه‌ای معتدل، متساهل و میانه‌رو به راه افراط و تفریط نمی‌روند (و به دلیل نزدیکی سطح درآمدها و نوع افکارشان گویی نوعی زبان مشترک میان آن‌ها وجود دارد)، از زمینه‌های اجتماعی مردم‌سالاری به‌شمار می‌آورند (بشیریه، ۸۸-۸۹:۱۳۸۷).

از منظر تاریخی نیز ارتباط میان جامعه و مقوله دموکراسی به‌خوبی در جریان جنبش «دستورگرایی»^۴، که مبنای اصلی تحقق مردم‌سالاری در عصر حاضر می‌باشد، به چشم می‌خورد.

این نهضت که در جهت «قانونی‌سازی» جوامع به وقوع پیوست و هدف اصلی آن پایان دادن به خودکامگی و تأمین آزادی‌های فردی بود (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۰۴)، از دو منشأ اصلی تغذیه می‌کرد: ۱. جامعه‌شناختی ۲. عقیدتی.

مبنای جامعه‌شناختی این جنبش به قدرت رسیدن طبقه متوسط جدید بود. این طبقه احساس می‌کرد که روابط پیچیده جهان صنعتی را دیگر با موازین دوره فئودالیتة نمی‌توان حل کرد. بلکه مناسبات جهان مدرن مستلزم حکومت قانون و روال منظم و مشخصی بود تا ضامن حقوق این طبقه باشد: با انقلاب صنعتی در انگلستان و ظهور «طبقه متوسط جدید»، گروه‌های بیشتری از شهروندان خواستار مشارکت فعال سیاسی شدند. این گروه‌ها مانند وکلا، پزشکان، آموزگاران و استادان دانشگاه و... (با تمسک به نظریه قرارداد اجتماعی) خود را شایسته سهمی شدن در ساختار قدرت می‌دیدند و تنها راه ممکن جهت تحقق این خواسته را برقراری نظامی مردم‌سالار بر پایه انتخاباتی آزاد و عادلانه می‌دانستند که تصویب قانون اساسی فدرال آمریکا در ۱۷۸۷؛ انقلاب بزرگ فرانسه در ۱۷۸۹؛ صدور اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه و در نهایت تصویب قانون اساسی انقلابی فرانسه در ۱۷۹۱ در تحقق بخشیدن به این خواسته نقش ویژه‌ای داشته‌اند (قاضی، پیشین، ۶۴۳).

اما از لحاظ عقیدتی نیز جنبش دستورگرایی، متأثر از اندیشه‌های آزادی‌خواهانه (اصول لیبرالیسم)، معتقد بود که «باید گروه فرمانروا مانند گروه فرمان‌بردار زیر اطاعت وضع حقوقی مشخص و روشنی باشند و هر دو طبقه زیر چتر حمایت و نفوذ قانون قرار گیرند» (قاضی، همان: ۱۰۴) براین اساس به جرأت می‌توان گفت که پی‌ریزی مردم‌سالاری مستلزم پی‌ریزی جامعه‌ای نو است که مشحون از الزامات مورد نظر باشد. و این یعنی همان تأثیر جامعه و محتوای آن (طبقات، فرهنگ و...) بر مردم‌سالاری

۳. یافته‌های پژوهش: طبقه متوسط جدید در دوره پهلوی

آغاز سلطنت پهلوی در ایران به معنای تکوین دولت مطلقه مدرن می‌باشد. در این دوره تلاش‌های گسترده‌ای در زمینه تمرکز منابع قدرت و بسترسازی برای ایجاد طبقات نوین اجتماعی، جهت پشتیبانی از مدرن‌سازی جامعه، صورت پذیرفت. در ذیل تحولات طبقه متوسط جدید در عصر پهلوی را به صورت زمان‌بندی‌شده بررسی می‌کنیم.

۳-۱. از ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ ظهور طبقه متوسط جدید

اشتیاق برای نوسازی ایران به شیوه غربی در آغاز دوره پهلوی بدون شناخت عمیق از مقدمات پیشرفت در غرب و بی‌توجه به تفاوت‌های فرهنگی ایران با آن موجب نوعی اقدامات «شبه مدرنیستی» در این عصر گردید که توأم با تحقیر مظاهر سنت در ایران و گونه‌ای اشتیاق سطحی برای نجات اقتصاد کشور بود. باید گفت که به‌طور کلی دولت رضاشاه بر دو ستون اساسی استوار بود: ارتش و بوروکراسی. در دوران حکومت وی ارتش ده برابر و بوروکراسی هفده برابر رشد کرد. شمار نفرات ارتش در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ تنها ۲۲ هزار نفر و شامل هشت هزار قزاق، هشت هزار ژاندارم، و شش هزار نفر نیروی تفنگدار جنوب بود. این تعداد تا سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵، به بیش از چهل هزار نفر نیروی منسجم تحت نظارت وزارت جنگ افزایش یافت و تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱، به بیش از صد و هفتاد هزار نفر رسید. از سوی دیگر، در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ دولت مرکزی فقط عبارت بود از مجموعه بی‌نظمی از مستوفیان تقریباً خودمختار، منشی‌ها و صاحب‌منصبان. اما این مجموعه تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱، مبدل به هفده وزارتخانه کامل با نود هزار کارمند حقوق‌بگیر شد. (وزارتخانه‌های مهمی نظیر داخله، معارف و عدلیه، تا سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ عملاً فعالیت نداشتند). تأکید اصلی حکومت رضاشاه بر نوسازی به سبک غربی بود که لازمه آن را در تمرکز ساختار قدرت سیاسی جهت ایجاد امنیت و وحدت ملی می‌دید. بدیهی است در چنین فضایی تلاش چندانی برای نهادسازی سیاسی و گسترش مشارکت صورت نمی‌پذیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۴۷ و ۱۴۹؛ بشیری، ۱۳۸۱: ۶۸). ایجاد ارتش و قوای انتظامی مدرن و در کنار آن‌ها، بنا نهادن بوروکراسی جدید پایه‌های سلطنت رضاشاه را تقویت نمود. در کنار آن با گسترش آموزش در داخل کشور و اعزام دانشجویان به خارج از ایران، ضمن تأمین نیروی متخصص لازم جهت کار در نهادهای جدید کشوری و لشگری، «طبقه متوسط جدید» پا به عرصه وجود نهاد (فوران، ۱۳۸۶: ۳۳۱-۳۳۳؛ اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۲۴؛ بشیری، ۱۳۸۷: ۲۴). در این رابطه باید گفت که با

دستورگرایی (constitutionalism) مبارزه مردم در اروپا برای داشتن رابطه‌ای ثابت و معین با حکومت بر مبنای قانون اساسی است.^۴

شروع روند مدرنیزاسیون در ایران، بافت اجتماعی تغییر یافت. جامعه دوطبقه‌ای ایران (فرداست و فرودست)، با اقداماتی که ذکر شد، شاهد حضور اقشار نوظهوری چون افسران ارتش، آموزگاران، وکلا و... بود. این افراد که با توجه به سطح تخصص و درآمد خود جایگاه میانه‌ای را در صورت‌بندی جامعه اشغال کرده بودند، با مجهز بودن به آموزش‌های عالی و حرفه‌ای و همچنین سطح درآمد مناسب، حامل تفکراتی نو در جامعه سنتی و استبدادزده ایرانی بودند. بدیهی است که رفع نیازهای اولیه این گروه در گرو پیشرفت گام به گام فرایند نوسازی اقتصادی - اجتماعی بود. پس طبیعی است که آن‌ها پشتیبان آن فرایند بوده باشند. در این دوره اعضای طبقه متوسط جدید حضور قابل ملاحظه‌ای نیز در مجلس و رکن اداری دولت به دست آوردند و از آنجا که داشتن تحصیلات بالا و کارمند شدن یک امتیاز بزرگ جهت کسب مقام‌های حکومتی محسوب می‌شد، بسیاری از زمین‌داران و اشراف نیز برای پایدار ماندن حضور خود در قدرت، به این سمت روی آوردند (فوران، پیشین: ۳۷۵ و ۳۷۶؛ جامی، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۳؛ بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۹؛ غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۷؛ بهمن تاجانی، ۱۳۸۴: ۷۵ و ۷۶). این تلاش طبقه متوسط جدید برای حضور در ارکان حکومت را می‌توان جدای از نیاز رژیم به تخصص آن‌ها، در اشتیاق روشنفکران برای رفع عقب‌ماندگی کشور دانست که ابزار رسیدن به این هدف را در استقرار دولت مطلقه می‌دیدند. عده زیادی از «منورالفکرهای» باقی‌مانده از عصر مشروطه، با سرخوردگی از هرج و مرج پس از انقلاب مشروطه و همچنین انحطاط سلسله قاجار، تنها راه نجات ایران را در برآمدن یک حکومت مطلقه می‌دیدند تا با در دست گرفتن تمام و کمال حاکمیت کشور را از هرج و مرج نجات دهد. از این رو گفتمان مردم‌سالاری در این دوره تحت‌الشعاع مدرنیزاسیونی قرار گرفت که می‌خواست چند سده تحقیر جامعه ایرانی در برابر بیگانگان به‌ویژه پس از دو شکست پیاپی از ارتش استعماری روسیه در سده ۱۹ میلادی راه جبران کند.

البته توفیق در طرح‌های نوسازی و ایجاد زیربنای اقتصادی، موجب شد رضاشاه خود را محور آن تحولات دانسته و به طرد یا معدوم ساختن مهره‌های بانفوذ حکومت خود اقدام کند. او که در ابتدای کار با حمایت همه قدرت‌های بزرگ حتی شوروی روی کار آمده بود، پس از مدتی نمایش دموکرات بودن را کنار نهاد و به سرکوب آزادی‌خواهان، دخالت در انتخاب و تجاوز به آزادی‌های فردی و اجتماعی پرداخت. سرکوب علما به‌رغم ظاهرسازی اولیه رضاشاه، نیز در راستای افزایش نفوذ شخص پادشاه صورت گرفت (فوران، همان: ۳۷۵ و ۳۷۶؛ جامی، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۳؛ بشیریه، پیشین: ۶۹؛ غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۷؛ بهمن تاجانی، پیشین: ۷۵ و ۷۶).

خصلت اصلی این دوره «رشد ناسیونالیسم باستانگرا» بود که به‌خوبی در بررسی آثار ادبی منعکس شده و نویسندگان به عنوان بخش بزرگی از طبقه متوسط جدید، هویدا بود. در کنار این ویژگی، روشنفکران روی به اندیشه اخلاق‌گرایی و مصالحه‌جویی؛ احتراز از مسلک‌های سیلسی بر اثر خفقان موجود و در نهایت احساسات‌گرایی و رومان‌تیسیم آوردند (سپانلو، ۱۳۶۹: ۵۱) این مسأله در حقیقت بازخوردی از جو حاکم بر زمان و زمانه طبقه متوسط جدید بود. در یک نگاه کلی این دوره را می‌توان عصر ظهور دولت مدرن و مطلقه در ایران، شروع مدرنیزاسیون و به تبع آن، ظهور طبقه متوسط جدید دانست.

۲-۳. ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ قوام یافتن طبقه متوسط جدید

رضاشاه در این دوران با حذف مهره‌های بانفوذی چون تیمورتاش، سردار اسعد و داور، به‌سرعت مراتب خودکامگی را می‌پیمود. نقش گروهی از روشنفکران نیز در افزایش خودکامگی رضاشاه، عمدتاً به دلیل مبالغه بی‌حد و حصر درباره توانایی‌های او، انکارناپذیر است. رضاشاه با در پیش گرفتن سیاست موسوم به دولت‌سالاری (اتانسیسم)، سلطه دولت بر اقتصاد کشور را گسترش داد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۶۸؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۸). در این دوره نیز دولت به اصلاحات غربی ادامه داد. بالطبع ویژگی‌های اقتصادی و صنعتی تقریباً شبیه دوره پیش است. با این تفاوت که دولت سرمایه‌گذاری‌های بیشتری در صنعت کرد. ایجاد دانشگاه تهران و پایان مراحل ساخت راه‌آهن سراسری از دیگر اقدامات صورت گرفته در این عصر است. اجرای طرح ضد حقوق بشری یکسان‌سازی لباس مردان و کشف حجاب اجباری که از جمله باعث واقعه گوه‌رشاد در اعتراض به این‌گونه کارها شد، ماهیت ضد مذهبی رضاشاه را بیشتر نشان داد. در همین راستا حکومت جهت سکولار ساختن جامعه بیش از پیش روحانیت را تحت فشار قرار داد.

در رابطه با موضوع تحقیق اگر دوره ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ را میلاد طبقه متوسط جدید در شهرها بر اثر آغاز فرایند مدرنیزاسیون بنامیم، بازه ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ زمان قوام یافتن این طبقه در شهرهای کشور است. به بیانی دیگر، با گسترش صنایع، بازرگانی داخلی و خارجی، آموزش و پرورش و آموزش عالی، شبکه بهداشت همگانی، نیروهای نظامی به‌ویژه طرح نظام وظیفه، ضمن دسترسی دولت به دورترین نقاط کشور، افراد زیادی وارد خدمات دولتی و بوروکراسی تازه تأسیس شدند و از قِبَل منافع مالی آن، نیازهای اولیه خود را برطرف ساختند. بدین ترتیب بدنه طبقه متوسط جدید در ایران، گسترش یافت. با فراهم شدن این بستر تغییرات چشمگیری نیز در موضع‌گیری این افراد صورت پذیرفت. نسل جدید این طبقه، از آنجا که بیشتر با اندیشه‌های مدرن آشنا شده بودند و به‌ویژه گرایش چشمگیری به سمت مارکسیسم از خود نشان می‌دادند و از سوی دیگر شاهد نابسامانی‌های عصر قاجار نبودند، نه تنها دلیلی بر حمایت از رضاشاه نمی‌دیدند بلکه آشکار علیه اقدامات او فعالیت می‌کردند (میلانی، ۱۳۸۱: ۷۹-۸۱؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۶۸ تا ۱۸۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۰-۱۶۹ و ۱۷۸؛ فوران، ۱۳۸۶: ۳۵۷). نکته حایز اهمیت آن‌که بازگشت تدریجی دانش‌آموختگان خارج از کشور که خود دولت اقدام به اعزام آن‌ها در دوره پیش کرده بود. بر کلیه شؤون کشور تأثیر شگرفی نهاد. به‌طوری که مثلاً یکی از آثار این نقش‌آفرینی، تحول ادبیات و افزایش میزان کالای فرهنگی واردشده به جامعه بود. (به‌عنوان مثال نخستین رمان مدرن ایران به نام بوف کور در همین دوره ۱۳۱۵- منتشر شد. این رمان به باور بسیاری در انتقاد از وضع موجود و در ستایش شکوفایی ایران باستان نگاشته شده بود.) این گروه از دانش‌آموختگان تازه‌برگشته، علاوه بر دانش نو، فکر نو و مطالبات تازه‌ای نیز با خود آوردند. امری که ماهیتاً علیه استبداد مسلط بود» (سپانلو، پیشین: ۶۷). آمدوشد جوانان تحصیلکرده ایرانی به غرب و فهم عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با کشورهای اروپایی و علاوه بر آن، مقایسه اختناق موجود در وطن با فضای نسبتاً باز اروپا، در کنار رشد افکار سوسیالیستی، نقد استبداد حاکم و در نتیجه حوزه گفتمان مردم‌سالاری را حداقل در اذهان اقشاری از مردم، (به عبارتی اصول لیبرالیسم در کشور ریشه دوانید) البته همین تحرکات نیز با مقابله خشونت‌آمیز حکومت مواجه گردید. که دو نمونه بارز آن دستگیری و زندانی کردن ۵۳ مارکسیست، «معروف به گروه ۵۳ نفر به رهبری دکتر تقی ارانی»، و بازداشت دکتر مصدق نماینده مجلس شورای ملی بود. هرچند رژیم پیش از آن نیز آیت‌الله مدرس نماینده دیگر مجلس را به شهادت رسانده بود (کاتوزیان، پیشین: ۱۶۹-۱۷۱). این دوره با اشغال ایران توسط قوای شوروی و بریتانیا و خروج رضاشاه را از صحنه سیاسی ایران پایان پذیرفت.

در یک نگاه کلی، این دوره را می‌توان عصر ظهور دولت خودکامه و در نتیجه، فشردگی نیروهای اجتماعی به‌ویژه روشنفکران و روحانیان دانست. دولت در این دوره خود را بی‌نیاز از طبقات و گروه‌های اجتماعی می‌دانست و در صدد قبضه کامل سپهر سیاست بود. در این میان طبقه متوسط جدید به‌رغم آورده شدن بخش بزرگی از نیازهای اقتصادی و برقراری آزادی‌های اجتماعی، به دلیل ممانعت رژیم از حضور فعالانه آن دو عرصه سیاست، به شدت سرخورده و ناراضی بود. به سخن دیگر طبقه متوسط جدید با توجه به گسترش بدنه اجتماعی خود و افزایش تفکرات انتقادی و مطرح شدن اصول لیبرالیسم در کشور به‌ویژه در اثر مراودات با خارج از کشور و مقایسه اختناق موجود با دموکراسی حاکم در اروپا، خواستار برقراری یک نظام مردم‌سالارانه در کشور بود که سرکوب شدید، مانع از بروز آشکار این مطالبات می‌شد.

۳-۳. ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲: غلبه گفتمان مردم‌سالاری

با برکناری رضاشاه از قدرت، نوعی فترت در روند تکوین دولت مطلقه حادث شد. منابع قدرت پراکنده شدند و گونه‌ای از رقابت آزاد سیاسی میان نخبگان شهری پدیدار گشت. نیروهای اجتماعی سرکوب‌شده مانند خان‌ها، رؤسای قبایل، روحانیان، اشراف قدیم و طبقه متوسط جدید با استفاده از وضع موجود آزاد شده و به فعالیت پرداختند. در این دوره احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی ایجاد شده و گرایش‌های گوناگون به عرصه سیاست گام نهادند. «گرایش‌های عمده این عصر را می‌توان تحت عناوین کلی ۱- حمایت از قانون اساسی و اجرای آن در عمل، ۲- سپارلمانتاریسم، ۳- سوسیونالیسم، ۴- سوسیالیسم ۵- لیبرالیسم، خلاصه کرد. روشنفکران و طبقات جدید شهری» حاملان اصلی این گرایش‌های فکری بودند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۸). طبقه متوسط جدید که پس از دو دوره نوسازی اقتصادی - اجتماعی، قوام یافته بود، همزمان، با گسترش ارتباطات با خارج از کشور و ورود بیش از پیش کالای فرهنگی به ایران که نمونه بارز آن را می‌توان در مظاهر زندگی مدرن شهرنشینی در خیابان لاله‌زار تهران آن روزگار دید

(تأسیس سینماها، تئاترها، بوتیک‌ها، کاباره‌ها، هتل‌ها و...)، افکار مشارکت‌جویی سیاسی نیز در میان اعضای این طبقه اجتماعی گسترش یافت. یعنی نیازهای ثانویه در آنان تحریک شد. این فرایند نمایانگر آن است که در این دوره این طبقه از حالت یک طبقه اقتصادی که صرفاً از لحاظ درآمدی میان دو طبقه فرادست و فرودست قرار گیرد، خارج شده و با دریافت کالای فرهنگی و پذیرش بیش از پیش ارزش‌های مدرن همچون حق رأی، آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و... در قالب یک طبقه اجتماعی و با ویژگی‌های فرهنگی متمایز با دیگر طبقات، سازمان‌دهی شد. منتها به دلیل فشردگی نیروهای اجتماعی در دوره پیشین، ناشی از استبداد رضاشاهی، فضا برای تغییر در بافت حقوق اساسی جامعه مناسب نبود. این فضا از طرفی با خروج رضاشاه از ایران در شهریور ۲۰ و از طرف دیگر با ضعف دولت پس از پهلوی نخست، به نفع تمام گروه‌های تحت فشار به‌ویژه اعضای طبقه متوسط جدید به عنوان حاملان اندیشه‌های مدرن، که در رأس آن‌ها دموکراسی‌خواهی قرار داشت، باز شد. این گروه پس از رفع نیازهای اولیه، به محض کاهش قدرت استبدادی حکومت، جهت دستیابی به جامعه‌ای باز و حقوق اساسی‌ای مشارکت‌پذیر، مطالبات ثانویه خود را زیر چتر گفتمان مردم‌سالاری پیگیری نمود.

این خواسته با خروج رضاشاه در شهریور ۲۰ در قالب تقاضای تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه و طلب آزادی‌های اجتماعی (یعنی آزادی بیان و آزادی تجمع و آزادی مذهب و آزادی تجارت) بروز پیدا کرد. تفسیر طبقه متوسط جدید در آن برهه زمانی از مفهوم توسعه سیاسی یک تفسیر دموکراتیک در چارچوب مفاهیم فوق بود (برزین، ۱۳۸۷: ۳۸). از لحاظ تاریخی نیز نخستین بروز گفتمان مردم‌سالاری در این دوره را می‌توان در اسفند ۱۳۲۲ هنگام مخالفت مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی در آغاز به کار مجلس چهاردهم دانست که مصدق ضمن افشاگری در باب کودتای ۱۲۹۹، سید ضیا را مزدور انگلستان و عامل آن کودتا دانست (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۸۴). در این دوره همزمان با تحركات دکتر مصدق، چالش حقیقی دیگر برای اشراف و دربار در مقابله با جنبش سوسیالیستی که عمدتاً متشکل از اقشار متوسط جدید شهری بود، رخ داد «در ماه نخست از کناره‌گیری رضاشاه، گروهی از دانش‌آموختگان جدید دانشگاه‌های اروپایی و زندانیان سیاسی پیشین به رهبری ایرج اسکندری در منزل عمویس سلیمان اسکندری -که‌هنه‌کار انقلاب مشروطه - گرد هم آمدند و موجودیت حزب توده را رسماً اعلام کردند... وی... در دهه ۱۳۱۰/۱۹۳، همراه با عده‌ای از هم‌فکران خود -موسوم به گروه «پنجاه‌وسه نفر»- دستگیر و زندانی شد. اسکندری پس از آزادی از زندان در شهریور ۱۳۲۰، همراه با نزدیکترین همکارانش، تصمیم گرفت با هدف جذب طیف گسترده‌ای از نسل جدید رادیکال‌های جوان، کمونیست‌ها و میهن‌پرستان مترقی نسل گذشته، یک حزب فراگیر ایجاد کند. آنان سازمان جدید خود را حزب توده نامیدند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۹۸-۱۹۹). این حزب که در سالروز قتل دکتر تقی ارانی، «رهبر برجسته ۵۳ نفر» تأسیس شده بود، در حقیقت «یک جبهه مردمی (یا ملی) دموکراتیک بود و نه حزبی سیلسی و ایدئولوژیک» که دارای یکسری اهداف کلی مانند: «استقرار دموکراسی پارلمانی، بازسازی اقتصاد سیاسی و گسترش رفاه عمومی و عدالت اجتماعی بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰). هرچند در سال‌های بعد این حزب با وابستگی کامل به شوروی و تبدیل شدن به یک حزب کمونیستی تمام‌عیار، بخش بزرگی از پایگاه مقبولیت اجتماعی و مشروعیت سیاسی خود را از دست داد، اما در هر در آن مقطع صورت نمودی از مطالبات روشنفکران جامعه بود.

از دیگر سو، محمدرضا پهلوی با همکاری با متفقین توانست ضمن حفظ سلطنت پهلوی، از کمک‌های آنان برای بازسازی ارتش نیز استفاده کند. وی در ابتدای کار ژستی دموکرات‌مآبانه گرفت و به روحانیان نیز اطمینان داد که دولت با حجاب مبارزه نمی‌کند. در دهه نخست حکومت وی (۳۰-۱۳۲۰)، چندگانگی سیاسی بر ایران حاکم بود. دربار قدرت چندانی نداشت و این مجلس بود که کابینه را تعیین می‌نمود. در این دوره مجلس قانونی در خصوص بازگرداندن زمین‌های سلطنتی به صاحبان پیشین تصویب نمود. در مجلس چهاردهم که پس از سقوط رضاشاه تشکیل گردید، دولت نتوانست اعمال نفوذ کند. در نتیجه نیروهای عمده سیاسی همانند زمین‌داران، رؤسای عشایر، بازاریان، روحانیان و تا حدودی روشنفکران در آن حضور داشتند. در کنار این حوادث، شاه نیز با تقویت ارتش و بازپس‌گیری مناطق اشغالی آذربایجان و کردستان از تجزیه‌طلبان، به تقویت خود پرداخت. همچنین وی با بهانه قرار دادن ترور ناموفق خود در بهمن ماه ۱۳۲۷ حزب توده را منحل اعلام کرد و به‌زعم خود مانع بزرگی را از سر راه برداشت. پس از آن شاه با تشکیل مجلس مؤسسان در ۱۳۲۸، با تجدید نظر در ماده ۴۸ قانون اساسی حق انحلال مجلس را به دست آورد.

با ظهور جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق از قدرت‌گیری روزافزون شاه کاسته شد. جبهه ملی به صورت ائتلافی از احزاب عمده وابسته به طبقات متوسط سنتی و جدید بود. عامل وحدت این گروه‌ها حمایت از قانون اساسی و منافع ملی بود. دکتر مصدق با دستیابی به قدرت در کنار آیت‌الله کاشانی که ریاست مجلس را بر عهده گرفته بود، خواستار اصلاحات شد. هدف اصلی جبهه ملی تحدید قدرت دربار و جلوگیری از دخالت ارتش در سیاست و حکومت بود. ضمن آن‌که بر قطع ید بیگانگان از منابع نفتی ایران تأکید داشت. با طولانی شدن دعوی نفت میان ایران و انگلستان، جدایی بخش بزرگی از روحانیان از جبهه ملی و گرایش این جبهه به سمت احزاب غیرمذهبی، پایگاه اجتماعی جبهه تضعیف گردید. هرچند با قیام ۳۰ تیر و حمایت احزاب از دکتر مصدق، دربار، ارتش و اشراف شکست سنگینی خوردند اما با بالا گرفتن اختلاف میان سران جبهه و در نهایت با حمایت سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلستان، مصدق با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط ارتش و دربار سرنگون شد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۸ تا ۸۱؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۳-۲۰۸؛ گازیوروسکی، ۱۳۶۸: ۱۷). میراث جنبش ملی شدن نفت نیز با عقد قرارداد کنسرسیوم عملاً بر باد رفت. این قرارداد هرچند ظاهراً حافظ دست آورد جنبش بود، اما در حقیقت ناقص روح آن محسوب می‌شد. طبق این قرارداد که علی‌امینی وزیر دارایی دولت فضل‌آ... زاهدی نقش ویژه‌ای در انعقاد آن داشت، کنسرسیومی مرکب از تعدادی شرکت انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و هلندی تولید و عرضه نفت ایران را به مدت بیست‌وپنج سال در مقابل پرداخت ۵۰ درصد از خالص دریافتی‌ها به دولت ایران برعهده گرفت. برخی پژوهشگران معتقدند اختصاص سهم پنجاه درصدی به ایران در این قرارداد حاصل زحمات مصدق و یارانش بود. زیرا بدون تحولاتی که در نتیجه ملی شدن نفت در جامعه ایران رخ داد، سخت بود که غرب به‌ویژه انگلستان به سهمی برابر با ایران تن دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۴۷ و ۲۴۸). این اتفاقات پایانی بر «ماه عسل» طبقه متوسط جدید در تاریخ ایران معاصر بود.

در هر صورت، این دوران را می‌توان عصری استثنایی در تاریخ معاصر ایران نامید که با توجه به تضعیف قدرت حاکمه توسط عوامل خارجی و داخلی، نیروهای اجتماعی و به‌ویژه طبقه متوسط جدید، مجال فعالیت گسترده در عرصه سیاسی یافتند. گفتمان مردم‌سالاری به گفتمان غالب جامعه مدنی تبدیل شد و همگان نجات کشور را در رعایت اصول دموکراسی می‌دیدند. نقش‌آفرین اصلی این تحولات اعضای طبقه متوسط جدید بودند که با استفاده از فرصت کاهش قدرت استبداد پادشاهی، با ائتلاف با روحانیان و بازار توانستند قدرت را در دست گیرند و یک دموکراسی پارلمانی تقریبی را پی‌ریزی نمایند. غلبه گفتمان مردم‌سالاری در این دوره ارتباط انکارناپذیری به گسترده‌گی دامنه طبقه متوسط جدید و این‌که این طبقه حامل و حامی اندیشه دموکراسی‌خواهی است داشت. به بیانی دیگر تحولات این دوره نشان داد که چگونه حضور این گروه در یک فضای مساعد اجتماعی - سیاسی می‌تواند ماهیت حقوقی اساسی کشور را تا حد زیادی مردم‌سالار کند. به نظر می‌رسد ادامه این روند می‌توانست به نهادینه شدن مردم‌سالاری در ایران بیانجامد، اما در نهایت طبقه متوسط جدید که با توجه به افزایش کمی در دوره پیشین درصدد جبران انفعال تحمیلی دوره استبدادی بود، با کودتای نظامی از مشارکت در بافت قدرت بازماند. سرکوب شدید نیروهای ملی و چپ پس از کودتا، موجب شد در تحولات بعدی، عمده نگاه‌ها به گفتمان شیعه انقلابی جلب شود.

از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ سرکوب طبقه متوسط جدید (بخش منتقد دولت)

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دربار فرصت یافت بار دیگر بر تمامی ارکان کشور تسلط یابد. تمامی گروه‌ها و طبقاتی که با خروج رضاشاه از کشور مجال فعالیت آزادانه سیاسی یافته بودند، به شدت سرکوب شدند. در مرحله نخست احزاب وابسته به طبقه متوسط جدید، اتحادیه‌های صاحبان حرف و کارگران و شبکه نظامی حزب توده درهم شکسته شدند. اما هنوز اشراف، زمین‌داران و روحانیان در برابر دربار دارای قدرت بودند. از این رو حکومت با آن‌ها با احتیاط بیشتری رفتار می‌نمود. اما اندک اندک با اقداماتی از جمله ایجاد نظام دو حزبی برای انتخابات سال ۱۳۳۹ مجلس شورای ملی کوشید قدرت گروه‌های ذی‌نفوذ را درهم شکند. با این اقدام تعداد زیادی از اعضای طبقه متوسط جدید به مجلس راه یافتند. در حقیقت حکومت در صدد بود از طریق یک نظام دو حزبی کنترل شده، برای خود پایگاهی در طبقات مدرن جامعه ایجاد کند. هرچند مخالفت‌های بخش گسترده‌ای از طبقه متوسط جدید همچنان به قوت خود باقی بود. لذا شاه برای همراه کردن آن‌ها تلاش کرد تقاضاهای اقتصادی‌شان را برآورده سازد. به همین جهت راهبرد مدرنیستی سرمایه‌گذاری دولتی در شهرها را در پیش گرفت. از سوی دیگر برای تضعیف موقعیت اشراف و

زمین‌داران از طرح دولت امینی برای اصلاحات ارضی پشتیبانی نمود. البته اتخاذ این تصمیم تا حد زیادی نیز به دلیل بحران اقتصادی و آگاهی دولت آمریکا از فساد و بی‌کفایتی رژیم و همچنین خطر نفوذ کمونیسم بود. چنان‌که پس از آن، دولت کندی به شاه برای انجام اصلاحات و «لیبرالیزه کردن» فشار آورد. در این دوره، در سال ۱۳۳۹ جبهه ملی دوم اعلام موجودیت کرد. بدنه این جبهه از یاران دکتر مصدق و طبقه متوسط سنتی و جدید تشکیل می‌شد که طرفدار گفتمان مردم‌سالاری بودند. همچنین، در سال ۱۳۴۰ نیز نهضت آزادی با حمایت جنبش دانشجویی و بازار شروع به فعالیت سیاسی و حمایت از آرمان‌های مصدق و مردم‌سالاری کرد. در رابطه با جهت‌گیری و رویارویی دربار با طبقه متوسط جدید در این دوره، لازم به ذکر است که شاه از دو جناح احساس خطر می‌کرد: نخست جبهه ملی که دست به بازسازی خود زده بود. و دوم علی‌امینی و سیاستمداران حامی او. البته هرچند جبهه ملی از پایگاه اجتماعی گسترده‌تری نسبت به گروه دوم برخوردار بود اما به دلیل آن‌که گروه امینی برنامه سیاسی خود، از جمله اصلاحات ارضی، را اعلام کرده بود و نیز از حمایت آمریکا برخوردار بود در نهایت گروه دوم به قدرت رسید (یعنی بخش تخصص‌گرا و کمتر منتقد طبقه متوسط جدید در مقابل گروه منتقد آن). پس از نخست‌وزیری، امینی در تلاش برای پیشبرد اهداف خود، ضمن برقراری آزادی‌های نسبی سیاسی وارد سلسله مذاکراتی با جبهه ملی شد. (که البته عملاً به دلیل عدم اعتماد جبهه به امینی ناکام ماند). امینی سپس برنامه اصلاحات ارضی را با کمک وزیر کشاورزی خود، ارسنجان، آغاز کرد و سعی نمود با مبارزه با سوء استفاده‌کنندگان مالی به اوضاع درهم‌ریخته اقتصادی کشور سر و سامانی بدهد. اما در نهایت با مخالفت مشترک شاه و نیروهای محافظه‌کار و جبهه ملی و همچنین خصومت شوروی، امینی پس از چهارده ماه نخست‌وزیری پرتلاطم مجبور به استعفا گردید (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۵۸ تا ۲۶۱). در رابطه با جو عمومی جامعه در این دوره باید گفت که آزاد کردن فضای سیاسی کشور و همچنین افزایش تقاضا به‌ویژه در قشرهای متوسط جدید و بالای شهری موجب نوعی بی‌ثباتی سیاسی شده بود. فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی نیز همچنان ادامه داشت. در نهایت مشکلات اقتصادی به در پیش گرفتن نوعی توسعه وابسته به سرمایه خارجی، اقدامات سرکوبگرانه رژیم و تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست شاه منجر شد که آن هم به قیامی مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید. این قیام موجب شد روابط رژیم با روحانیان و قشر متوسط سنتی که حامیان اصلی این قیام بودند، قطع شود (بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۳-۸۶، بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۰۸ و ۱۰۹؛ کاتوزیان، پیشین: ۲۴۷-۲۵۸ و ۲۵۹).

در این دوره براساس سرشماری سال ۱۳۳۵، کل جمعیت ده‌ساله و بالاتر کشور ۱۲,۷۸۴,۰۳۱ نفر بود که ۸,۵۹۷,۱۵۰ نفر، یعنی ۶۷/۲ درصد آن ساکن روستاها و حدود ۳۰ درصد ساکن شهرها بودند. از میان جمعیت شهرنشین، ۱۸۰۷۳۲۵ نفر شاغل، ۸۵۸۲۴ نفر بیکار و ۲,۲۹۳,۷۳۲ نفر از نظر اقتصادی غیر فعال بودند. نتایج این سرشماری نشان می‌دهد که ۱۲/۱ درصد از شاغلان شهری در بخش کشاورزی، ۳۶/۹ درصد در صنعت، معدن، ساختمان و برق و گاز و آب، ۱۴/۵ درصد در بخش فروش، ۸/۱ درصد در حمل و نقل و ارتباطات و ۲۳/۸ درصد در بخش خدمات ملکی و مالی و اجتماعی توزیع شده بودند. فعالیت عمده ۴/۵ درصد نیز نامشخص گزارش شده است. (بحرانی، پیشین: ۱۰۵ و ۱۰۸). برتری قابل ملاحظه شاغلان قسمت تولید و خدمات بر بخش کشاورزی در این آمار، نمایانگر تحول بافت اقتصادی جامعه است. در این دوره آموزش و پرورش و آموزش عالی نیز گسترش یافت که در نتیجه بر شمار تحصیل‌کردگان افزود. این امر به نوبه خود باعث ایجاد بیکاری گسترده‌ای در میان دانش‌آموختگانی شد که وارد بازار کار می‌شدند، لذا دولت برای مقابله با این امر مجبور به استخدام آن‌ها در ادارات شد (کاتوزیان، همان: ۲۴۱ و ۲۵۴-۲۵۵). این اتفاق را می‌توان یکی از عوامل گسترش طبقه متوسط جدید و همچنین گفتمان مردم‌سالاری در دوره بعد دانست. زیرا با ورود تحصیل‌کردگان دانشگاهی به بدنه دولت. ضمن ایجاد سطحی از رفاه اجتماعی (رفع نیازهای اولیه)، خواست‌های ثانویه و مطالبه دموکراسی از میان نیروهای کارمند و حقوق‌بگیر نیز به گوش رسید. پس بی‌دلیل نیست که در دوره بعد شاهد نخستین اعتراض‌های دموکراسی‌خواهانه در جامعه از میان معلمان که قشر گسترده‌ای از کارمندان دولتی محسوب می‌شوند، هستیم.

در یک ارزیابی کلی می‌توان این دوره را دوره سرکوب آن دسته از اعضای طبقه متوسط جدید که با سیاست رژیم هماهنگی نداشتند و از سوی دیگر تقویت بخش هماهنگ با سیاست‌های رسمی توسط دولت، دانست. هرچند در فاصله سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ طبقه متوسط جدید منتقد مجالی برای ابراز وجود یافت و حتی بخش بزرگی از آن در قیام مردمی ۱۵ خرداد همراه با روحانیان و دیگر اقلیت‌ها جامعه بودند، اما سرکوب شدید این حرکت مانع از تداوم نقش‌آفرینی آنان شد. به‌طور کلی در این دوره

گفتمان مردم‌سالاری نتوانست به گفتمان غالب تبدیل شود و همچنان در محاق ماند.

از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷: دور جدید نوسازی و دموکراسی خواهی

این دوره را به تعبیری می‌توان «عصر استبداد نفتی» نامید (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۷۹) که شاه با توجه به انجام اصلاحات ارضی، ضمن تقویت پایگاه خود در میان روستاییان، طبقه زمین‌دار را از صحنه خارج ساخته بود و از سویی با پی‌گیری نوسازی اقتصادی - اجتماعی در صدد یارگیری از طبقه متوسط جدید برآمد.

در رابطه با تحولات این دوره باید گفت، از یک منظر «انقلاب سفید» اوج فرایند تمرکز منابع قدرت سیاسی تلقی می‌شود. این طرح که اصل محوری آن همان اصلاحات ارضی بود، ضمن ایجاد تحولات عمیق از لحاظ ساختار اجتماعی روستایی و شهری در ایران، موجب گسترش آموزش و بهداشت همگانی و به‌نوبه خود افزایش دوباره اقشار جدید جامعه هرچند در رابطه با الگوگیری از فرهنگ‌های غربی و شرقی و همچنین نحوه اجرای آن انتقادات فراوانی صورت گرفت.

در این مقطع با افزایش درآمد نفت، دولت توانست طی برنامه‌های پنج‌ساله سوم، چهارم و پنجم اقدام به توسعه امور زیربنایی به‌ویژه در بخش صنعت و خدمات و همچنین گسترش آموزش عالی کند. توضیح آن‌که فرایند رونق مداوم اقتصادی در این دوره، از سال ۱۳۴۳ آغاز شد. محرک این رونق، ابتدا افزایش قیمت نفت بین سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۲ و همچنین رشد سرمایه‌گذاری‌های خارجی بود. اعطای سهام کارخانجات دولتی به مالکانی که بر اثر اصلاحات ارضی به شهرها آمده بودند و نیز رشد صنایع دولتی در کنار نابودی شیوه‌های سنتی کشاورزی و کوچ‌روی، دور جدید نوسازی اقتصادی - اجتماعی را نوید می‌داد. گسترش جاده‌ها، راه‌آهن، افزایش مدارس و بیمارستان‌ها و همچنین انجام طرح‌های بزرگی چون ذوب آهن، جهت فرونشاندن عطش توسعه در میان قشر روشنفکر، در همین راستا ارزیابی می‌شوند. انفجار عواید نفت در اواخر سال ۱۳۵۲/۱۹۷۳ شتاب بیشتری به برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی داد که البته همزمان با رشد تورم و مصرف‌زدگی در جامعه بود (کاتوزیان، پیشین: ۲۸۱-۲۸۲؛ ۳۰۱؛ ۳۲۴-۳۲۵).

به‌طور کلی وجه تولید سرمایه‌داری در این دوره فراگیر شد. بر اثر این برنامه‌ها شمار اعضای طبقه متوسط جدید رشد چشمگیری پیدا کرد و «در عرصه سیاست و اجتماع، بورژوازی ملی در ۲۸ مرداد جای خود را به بورژوازی وابسته بخشید و این دوره، دوره رشد و ریشه دواندن «بورژوازی وابسته» است. از سوی دیگر، طبقه متوسط جدید با تمام تنوع ایدئولوژیک و با تمام قشرهای رنگارنگش، در حال گسترش است و «حق‌النفت» زمینه را برای بسیاری مسایل فکری و فرهنگی آماده می‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳). به سخن دیگر به موازات ایجاد رفاه نسبی در جامعه، با شکل‌گیری مطالبات جدید فرهنگی و اجتماعی، وضعیت فرهنگی جامعه و موقعیت روشنفکران، تغییر محسوس پیدا کرد. به‌طور مثال دیگر کمتر نشانی از برخورد‌های تند عاطفی در آثار ادبی مربوط به طبقه متوسط جدید دیده می‌شود و همزمان با فاصله گرفتن از سنت و گرایش به مدرنیته و اصول لیبرالیسم، گویا روشنفکران در پی پاسخ به این پرسش بودند که: چه باید کرد؟ نکته حایز اهمیت آن‌که این مسئله که عمدتاً در قالب زبانی منتقد و دارای تفکر عمیق اجتماعی بیان می‌شد تا حد زیادی متأثر از ترجمه آثار ادبی غرب به‌ویژه ادبیات مقاومت فرانسه بود. نقطه اوج این تأثیر را می‌توان در انتشار مجلات و جنگ‌های ادبی دانست که دروازه ورود فرهنگ انتقادی غرب و مانیفست‌های مدرن غربی به فضای فرهنگی جامعه آن روز بودند. از این منظر این عصر یکی از دوره‌های درخشان فعالیت فرهنگی و ادبی طبقه متوسط جدید محسوب می‌شود که در آن نویسندگان و شاعران، با استفاده از رفاه نسبی موجود و فضای نسبتاً باز بوجود آمده، بهترین دستاوردهای خود را به بازار اندیشه روانه کردند. به باور بسیاری، این آثار به‌تدریج حوزه نفوذ گسترده‌ای در جهت نقد استبداد و تقویت گفتمان مردم‌سالاری یافتند. هرچند دولت نتوانست این فضا را تحمل کند و در اواخر دهه چهل خورشیدی مجدداً سانسور شدیدی را برقرار نمود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۷، ۷۳، ۷۸-۷۹؛ سپانلو، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۴). به‌رغم این محدودیت اثرات فعالیت‌های فرهنگی طبقه متوسط جدید در شکل‌دهی به مطالبات مردم‌سالارانه این طبقه به‌ویژه از اواخر این دوره، نقش انکارناپذیری دارد. شاهد مثال قوی این ادعا به اوج رسیدن اعتراضات اولیه علیه شاه، در سال ۱۳۵۶، در جریان برگزاری ده شب شعر توسط کانون نویسندگان ایران و انستیتو گوته آلمان است که عملاً به محل نقد رژیم تبدیل شد و در شب آخر اجرای برنامه همگی به خیابان ریختند که در جریان درگیری یک دانشجو کشته و چند ده نفر زخمی یا بازداشت شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۸۱-۲۸۲). این مسئله به‌خوبی بیانگر موقعیت اثرگذار روشنفکران، به عنوان بخش مهمی از طبقه متوسط جدید، در شکل‌دهی به مطالبات عمومی در غیاب احزاب مستقل است. توضیح آن‌که اصولاً پس از سقوط مصدق رژیم جلو فعالیت‌های گسترده حزبی را گرفت. و

سیاست رسمی آن مبتنی بر جذب و حل قشرهای جدید جامعه بود و نه پذیرش و پرورش آن‌ها. با این اوصاف رژیم در حقیقت دست به یک توسعه نامتوازن زده بود. (امری که از دید بسیاری از تحلیل‌گران از جمله علل وقوع انقلاب اسلامی محسوب می‌شود). این امر تا حد زیادی موجب گسترش تحرکات زیرزمینی و اقدامات مسلحانه شد. به عبارت دیگر سرکوب هرگونه فعالیت انتقادی طرفداران گفتمان مردم‌سالاری در قالب احزاب موجب شد که با شکست راه‌های متعارف برای مخالفت با رژیم، راه برای ارایه نظرات و یا انجام روش‌های غیرمتعارف باز شود. به‌طور مثال با شکست جبهه ملی دوم در کنار گروه‌های طرفدار تشیع و یا دیگر سنن ایرانی، گروه‌هایی با الهام از روش‌های مبارزان مارکسیست به‌ویژه در ویتنام و فلسطین دست به اقدامات چریکی زدند «کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۸۵». به عبارتی گروه‌های چریکی (اعم از مسلمان یا مارکسیست) هنگامی که ظرفیت لازم برای برقراری گفتگو را در رژیم ندیدند به جای استفاده از تجربیات دوران مشروطه، تحرکات مسلحانه چپ را الگوی خود قرار دادند. در کنار این مسأله، بی‌توجهی به اعتقادات مذهبی مردم و رفتار اهانت‌آمیز رژیم با روحانیان این تضاد را تشدید کرد.

در این دوره دو سرشماری انجام گرفت. در سال ۱۳۴۵، جمعیت ۱۰ سال به بالای کشور، ۸۱۷،۹۹۹ نفر گزارش شد. که ۳۹/۷ درصد آن‌ها شهرنشین بوده‌اند. از میان جمعیت ده سال به بالای شهرنشین، ۲۹۴،۶۱۰ نفر شاغل، ۱۵۸،۰۶۷ نفر بیکار و ۳،۹۷۸،۰۷۸ نفر از نظر اقتصادی غیرفعال بوده‌اند، از شاغلان شهری ۷/۸ درصد در بخش کشاورزی، ۴۰ درصد در صنعت و معدن، ساختمان و برق و گاز و آب، ۶/۵ درصد در حمل و نقل و ارتباطات، ۱۶/۱ درصد در بخش فروش و ۲۷/۴ درصد در بخش خدمات مالی، ملکی و اجتماعی فعالیت داشته‌اند. فعالیت ۲/۴ درصد نیز نامشخص بوده است. در سال ۱۳۵۵ جمعیت ده‌ساله و بالاتر کشور، ۴۹۹،۰۰۲ نفر بود، که ۴۹/۷ درصد از آن شهرنشین بوده‌اند. یعنی ۱۰ درصد بیشتر از دوره گذشته. در جمعیت ده‌ساله و بالاتر شهری، چهار میلیون و یکصد و سیزده هزار و ششصد و سی‌وشش نفر شاغل، ۲۲۲،۹۲۸ نفر بیکار و ۶۲ درصد هم از نظر اقتصادی غیرفعال بوده‌اند. در این سال ۵/۶ درصد در بخش کشاورزی، ۳۸ درصد در بخش صنعت و معدن، ساختمان و برق و گاز و آب، ۱۳/۱ درصد در بخش فروش و رستوران و ...، ۸ درصد در حمل و نقل و ارتباطات، و ۳۴ درصد هم در سهم بخش اجتماعی بوده است (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۱۹). بررسی آمارهای منتشره بیانگر این مطلب است که از سال ۱۳۴۵ به بعد جامعه ایران از ضریب بالایی در رشد کمی افراد تحصیل‌کرده برخوردار بوده و در مقایسه تعداد فعالان بخش اقتصادی بخش خدمات رشد چشمگیری، برخلاف بخش‌های کشاورزی و صنعت داشته است که این مسأله نمایانگر تقویت بدنه اجتماعی طبقه متوسط جدید ایران است (حسین‌زاده ۱۳۸۷: ۲۴۷ و ۲۴۸).

در این دوره گفتمان مردم‌سالاری با تکیه بر جبهه ملی و نهضت آزادی، که وابسته به نیروهای متوسط جدید و بازار بودند و هواداران قابل توجهی در این اقشار داشتند، به عنوان یک گفتمان مقاومت در برابر گفتمان حاکم (مدرنیسم مطلقه پهلوی) به حیات خود ادامه داد و در کنار گفتمان انقلابی شیعی و سایر گفتمان‌ها نقش مهمی در سرنگونی رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ داشت (فوران، ۱۳۸۶: ۴۸۱-۴۸۳، اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۱۱۸؛ بحرانی، پیشین: ۱۱۴-۱۱۵؛ بشیری، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۲۴؛ میلانی، ۱۳۸۱: ۱۵۳-۱۵۴). که بدون اشاره به میزان تأثیر هریک از این گفتمان‌های مقاومت، علت اصلی پیروزی آن‌ها را در یک کلام اتحاد حول محور مبارزه با استبداد می‌توان دانست.

در تحلیل این رشته تحولات می‌توان این‌گونه گفت که با انجام دور جدید نوسازی که با تکیه بر درآمدهای سرشار نفتی و سرمایه‌گذاری خارجی صورت گرفت، شاه ضمن ادامه سرکوب مخالفان سنتی خود در میان روشنفکران، مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و حزب توده، در صدد برآمد تا یک طبقه متوسط جدید وابسته به خود در جامعه ایجاد کند. عواید سرشار نفتی به پهلوی دوم مجال می‌داد تا به این اقشار امتیاز بدهد. از آن سو با گسترش دامنه این افراد، که همزمان با رفع نیازهای اولیه آنان بود، اندک اندک خواسته‌های جدیدی در سطح جامعه مطرح شدند. طبقه متوسط جدید با مقایسه وضعیت خود در ایران با وضعیت همسانان خویش در غرب و درک سطح تفاوت‌ها، خواستار مطالبات نویی شد که متناسب با داشته‌های فرهنگی این طبقه به‌ویژه رویکرد اصلاح‌طلبانه به امور بود. با برپایی کانون‌های ادبی، ترجمه آثار ادبی و انتقادی غرب، تشکیل کنفدراسیون‌های دانشجویی، و ایجاد حلقه‌های روشنفکری، افکار اصلاح‌طلبانه بار دیگر مجال بروز و گسترش در سطح عموم را یافتند. به عبارتی مراتب نیازها بار دیگر نمود یافت و با طرح نیازهای جدید، انگیزه‌های نو نیز در میان طبقه متوسط جدید پدیدار گردید.

نکته حایز اهمیت آن‌که، آن‌چه باعث شد مردم‌سالاری و اصول لیبرالیسم تا این حد برای طبقه متوسط جدید ایران اهمیت پیدا کند

و خواستار تغییر نظامی شود که خود به نوعی ریشه در آن داشت، این بود که هرچند در خلال سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، اصلاحات و نوسازی گسترده‌ای در تمام شئون کشور رخ داد، اما تحکیم قدرت دربار و نظامیان از یک سو و غفلت از توسعه سیاسی و بی‌توجهی به عوامل فرهنگی و مذهبی جامعه از سوی دیگر، موجب سستی پایگاه اجتماعی و مشروعیت سیاسی نظام حاکم — از آنجا که دیکتاتوری به معنای نحو تمام آزادی‌هاست — جدایی طبقه متوسط جدید برآمده از آن شد. حتی اعطای دیر هنگام پاره‌ای از آزادی‌ها و اصلاحات سیاسی گردید. این انگیزه‌ها به‌خصوص پس از تأسیس حزب رستاخیز توسط شاه که می‌خواست در عصر تکثرگرایی، با یک حزب، ایران متکثر را اداره کند، جوشش بیشتری یافتند. به‌ویژه آن‌که با رشد کمی طبقه متوسط جدید، تعداد هواخواهان گفتمان مردم‌سالاری نیز بیش از پیش افزایش یافته بود. از این رو طبقه متوسط جدید با تحركات وکلا و روشنفکران، خواستار رعایت حقوق بشر و بازگشت به قانون اساسی مشروطه — این‌که شاه سلطنت کند و نه حکومت — وارد عرصه شد. طرح این خواسته‌ها که به صورت کاملاً مسالمت‌آمیز بیان می‌گردید، بار دیگر اثبات نمود که نخستین مطالبه طبقه متوسط جدید پس از قوام یافتن و رفع نیازهای اولیه، دموکراسی خواهی است. در نهایت نیز اعضای این طبقه با همین مطالبه نیز در ائتلاف با سایر گروه‌ها و در همراهی با سایر خواسته‌ها، به‌ویژه اسلام‌خواهی، تحت رهبری امام خمینی (ره)، و با شعار مشترک «جمهوری اسلامی»، سلطنت پهلوی را سرنگون ساختند که البته بررسی و تحولات عظیم انقلاب اسلامی ایران خود مجال دیگری می‌طلبد.

۴. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نقش طبقه متوسط جدید بر مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی مورد بررسی قرار گرفت. بررسی‌های نظری نشان داد که میان طبقه متوسط جدید و مردم‌سالاری رابطه معنی‌داری وجود دارد. تحلیل‌ها حاکی از این است که هرگاه طبقه متوسط جدید از لحاظ کمی و کیفی گسترش پیدا می‌کند، مطالبات مردم‌سالارانه در آن جامعه بیشتر شده و احتمال ایجاد نظام مردم‌سالار بیشتر می‌شود. در این پژوهش ما در فرضیه اصلی خود گفتیم که «طبقه متوسط جدید نقش محوری را در مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی داشته است.» به عبارتی یک قضیه کلی ساختیم که متغیر مستقل آن (طبقه متوسط جدید) بر متغیر وابسته آن (مطالبات مردم‌سالارانه در دوره پهلوی) تأثیرگذار است. در این راستا، برای طبقه متوسط جدید ویژگی‌هایی برشمردیم: تحصیلات عالی و تخصص‌های حرفه‌ای؛ درآمد مالی مناسب؛ مطالبات ویژه؛ گرایش به ارزش‌ها و فرآورده‌های مدرنیسم؛ مصرف‌گرایی؛ پای‌بندی به قانون و مشارکت مسالمت‌آمیز سیاسی.

بروز این سلسله ویژگی‌ها بر مبنای تئوری مراتب نیازهای «مازلو» توجیه می‌شوند. بدین صورت که در پی اقدام به مدرنیزاسیون و ظهور اقشاری چون کارمندان، وکلا، استادان دانشگاه، مهندسان و... یک طبقه متوسط جدید در جامعه ایجاد می‌شود. این طبقه در ادامه به دلیل برآورده شدن برخی نیازهای اولیه، همچون غذا و مسکن و پوشاک، مطالبات جدیدی در جامعه مطرح می‌کند. این مطالبات با تسهیل ورود کالای فرهنگی و همچنین با ایجاد نظام اقتصاد بازار آزاد، در نخستین گام به سمت دموکراسی خواهی گرایش پیدا می‌کند. اساس این گرایش براین تفکر استوار است که تا زمانی که جامعه سیاسی‌ای مبتنی بر اراده آزاد مردم شکل نگیرد، نمی‌توان به مطالبات طبقه متوسط جدید به صورت پایدار پاسخ گفت: چگونه می‌توان از یک ساخت بسته حقوق اساسی انتظار داشت که برای طبقه متوسط جدید آثار سینمایی و ادبی فاخر و ناشی از اندیشه‌های متکثر و آزادی‌خواه به ارمغان آورد؟ چگونه می‌توان انتظار داشت که یک رژیم دیکتاتوری فراهم‌کننده مشارکت مسالمت‌آمیز و فعال این افراد در ساخت قدرت باشد؟ به عبارتی درصدد اثبات این امر هستیم که آن ویژگی‌های بیان‌شده که بر مبنای نوسازی اقتصادی - اجتماعی، تسهیل ورود کالای فرهنگی و اقتصاد بازار آزاد تکوین یافته‌اند، طبقه متوسط جدید را مبدل به محملی برای دموکراسی خواهی خواهد نمود. به عبارتی همان ارتباط جامعه و دموکراسی که توضیح داده شد.

از دیگر سو، ما برای مردم‌سالاری به عنوان متغیر وابسته پژوهش خود، نیز الزاماتی ذکر نمودیم: لیبرالیسم؛ پراگماتیسم؛ تساهل و تسامح؛ اصالت قرارداد؛ اصالت رضایت و قبول عامه؛ اصالت برابری (برابری مدنی)؛ خودمختاری فرد؛ قانون و قانون‌گرایی؛ شهروندی؛ حاکمیت مردم؛ حقوق بشر. دقت در این الزامات ما را به این نتیجه می‌رساند که فراگیر شدن هر کدام از آن‌ها در سطح جامعه سیاسی، نیاز به پشتوانه اجتماعی دارد و نمی‌توان از هر جامعه‌ای با هر نوع صورت‌بندی‌ای انتظار داشت چنین مفاهیمی در آن رشد پیدا کند. زیرا این مفاهیم از جنس باورها بوده و نیاز به درونی شدن دارند. شالوده الزامات مردم‌سالاری، یک جامعه

دل بسته به این ارزش‌های مدرن است. البته هرچند شکی نیست که هر جامعه‌ای تلقی خاص خود را از این عناوین دارد، اما بی‌تردید هرگز یک جامعه سنتی یا یک جامعه دوطبقه‌ای، خواهان این الزامات نخواهند بود. زیرا اساساً پی‌ریزی مردم‌سالاری، بر بستر یک جامعه باز و قادر به برقراری گفتگوی همگانی، امکان‌پذیر خواهد بود. امری که به دلیل وجود فاصله طبقاتی شدید و نداشتن فرهنگ مشترک در جوامع دوطبقه‌ای امکان‌پذیر نیست. از این منظر، طبقه متوسط جدید پیش‌شرط ایجاد مردم‌سالاری در یک جامعه محسوب می‌شود. به سخن دیگر، این الزامات، با ویژگی‌های بیان‌شده برای طبقه متوسط جدید ارتباط ظریفی دارند. یعنی چنانچه جامعه متشکل از طیف گسترده‌ای از افراد وابسته به طبقه متوسط جدید باشد، بدلیل نزدیکی سطح درآمدها از یک سو، و دارا بودن ویژگی‌های ذکرشده از سوی دیگر، فرهنگ و به نوبه خود، مطالبات مردم‌سالارانه در آن جامعه بارور می‌شود. بنابراین از طریق مقایسه ویژگی‌ها، مؤلفه‌ها و الزامات دو متغیر خود، چنین نتیجه می‌گیریم که: «نظام، هدف و وسیله‌ای که طبقه متوسط جدید برمی‌گزیند، شبیه نظام، هدف و وسیله‌ای است که مردم‌سالاری، مشحون از آن و به دنبال عملی ساختن آن در اجتماع است.»

براساس این مبنای نظری و در رابطه با دوره بررسی باید گفت، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، هرگاه طبقه متوسط جدید از نظر کمی و کیفی رشد کرده است. در دوره پس از آن شاهد گسترش مطالبات مردم‌سالارانه بوده‌ایم. در این دوره، شاهد آن هستیم که از آغاز به کار رضاشاه، دولت کوشش زیادی برای ارتقای سطح آموزش همگانی و عالی در جامعه البته با شیوه‌های غربی، به کار برد. اعزام دانشجویان به خارج از کشور و گسترش مراکز آموزشی در این راستا انجام شدند. به‌طور مثال نخستین گروه شصت‌نفره از بورسیه‌های دولتی در سال ۱۳۰۴ به اروپا اعزام شدند. یکی از علل رشد آموزش، نیاز کشور به متخصصان حرفه‌ای بود (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۵۵؛ اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۸۷: ۸۶). برای کشوری که بیش از نود درصد جمعیت آن بیسواد بودند، ایجاد مدرسه و دانشگاه گام مهمی در رفع محرومیت محسوب می‌شد. (تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ از آن جمله می‌باشد). افزایش قابل توجه دانش‌آموزان مدارس دولتی و خصوصی و شمار دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها موجب تکوین و رشد سریع قشر روشنفکر به عنوان یکی از بخش‌های مهم طبقه متوسط جدید شد. این روند به‌طور کلی در سراسر این دوره ادامه یافت. نرخ باسوادی با تشکیل نهاد «سپاه دانش» از ۲۶ به ۲۴ درصد افزایش یافت. تعداد دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در خارج از کشور از ۱۵۰۰۰ نفر در ۱۳۳۹ به بیش از ۷۰۰۰۰ در ۱۳۵۵ رسید. این رشد سریع درست مقارن با رادیکال شدن جهانی جوانان بود. براساس آمارهای ارائه‌شده در سال ۱۳۵۵ از تعداد ۲۷۱۱۲۸۴۴ نفر افراد شش‌ساله و بالاتر کشور، تعداد ۱۲۸۷۷۰۷۵ نفر باسواد بودند (اشرف و بنوعزیزی، پیشین: ۸۸؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰-۱۸۱؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۴۴؛ عراقی، ۱۳۸۶: ۴۳). این تحولات نقش انکارناپذیری در تحول بنیادی در مطالبات همگانی جامعه داشت. زیرا خواسته‌های یک جامعه تحصیل‌کرده کاملاً متفاوت با یک جامعه کم‌سواد است.

همچنین بیان شد که یکی از ویژگی‌های طبقه متوسط جدید درآمد مالی مناسب عنوان شد. شایان ذکر است که با وجود بحران‌های اقتصادی گوناگون در دوره پهلوی وضع زندگی همه طبقات به‌طور کلی بهبود یافت (اشرف و بنوعزیزی، همان: ۱۰۶). به‌ویژه درباره زمانی ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ این مسأله به روشنی پیدا بود. این دو عامل، یعنی افزایش سطح آموزش و بالا رفتن سطح زندگی، موجب طرح یک سری خواسته در میان طبقه متوسط جدید ایران شد. یعنی با رفع نیازهای اولیه، نیازهای ثانویه‌ای به‌وجود آمد (مراتب نیازهای مازلو)، که دولت ناگزیر از برآورده ساختن آن‌ها بود. به‌طور مثال از دوره رضاشاه مجوز ساخت سینماهایی در تهران برای پخش فیلم‌های غربی صادر شد. ایجاد کافه‌ها، کاباره، بوتیک‌ها، سالن‌های تئاتر، رستوران‌ها و کتابفروشی‌ها در اطراف این مراکز نشان‌دهنده شکل‌گیری شیوه جدید زندگی طبقه متوسط جدید و گرایش به سوی اصول لیبرالیسم بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۶۸). این روند به‌ویژه در دهه ۱۳۵۰ ادامه یافت. تولید فیلم‌ها و آثار ادبی با مضامین اجتماعی و انتقادی نشانگر ایجاد نوعی گرایش تحول‌گرای منتقد در نسل جدید روشنفکران بود (آبراهامیان، پیشین: ۲۳۲-۲۳۳).

از نظر کمی نیز هرچند تعداد حقوق‌بگیران دولتی این طبقه پس از انقلاب سفید، به یک میلیون نفر رسید، اما طبقه متوسط جدید دیگر فقط شامل حقوق‌بگیران نمی‌شد؛ بلکه طیف گسترده‌ای از روشنفکران (روزنامه‌نگاران، دانشجویان، هنرمندان) را دربر می‌گرفت. بررسی آمارهای منتشره بیانگر این مطلب است که از سال ۱۳۴۵ به بعد جامعه ایران از ضریب بالایی در رشد کمی افراد تحصیل‌کرده برخوردار بوده و در مقایسه تعداد فعالان بخش اقتصادی بخش خدمات رشد چشمگیری، برخلاف بخش‌های

کشاورزی و صنعت داشته است. این آمار و ارقام به‌خوبی گویای تأثیر نوسازی اقتصادی و اجتماعی در دهه ۱۳۴۰ و بعد از آن بر ساخت اجتماعی کشور به‌ویژه گسترش دامنه طبقه متوسط جدید است که پس از باز شدن نسبی فضای سیاسی کشور در سال ۱۳۵۶ به صورت مسالمت‌آمیز با نوشتن نامه‌های سرگشاده و برگزاری میتینگ‌ها و شب‌شعرهای چندین هزارنفره اعتراضی، خواسته اصلی خود یعنی استقرار نظام مردم‌سالار را پی‌گیری نمود (آبراهامیان، همان: ۲۵۰ و ۲۷۹-۲۸۲؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۴۷-۳۴۸) به عبارتی یک زبان مشترک میان طیف گسترده‌ای از شهروندان ایجاد شد.

با توجه به تحلیل‌های نظری تحقیق در رابط با نقش طبقه متوسط جدید بر مطالبات مردم‌سالارانه و با عنایت به یافته‌های این پژوهش در این‌جا می‌توان به این استنباط کلی دست یافت که طبقه متوسط جدید، به‌خصوص در دوره جدید نوسازی‌های اقتصادی - اجتماعی از ۱۳۴۲ به بعد، حامل اندیشه‌های مدرن و اصلاح‌طلبانه در جامعه بود. گسترش دامنه اجتماعی این طبقه موجب گسترش مطالبات مردم‌سالارانه (به دلیل ارتباط مستقیم میان الزامات مورد نیاز مردم‌سالاری و نوع نگرش و فرهنگ غالب بر طبقه متوسط جدید) در جامعه آن روز شد. به عبارتی، این نتایج با یافته‌های «مازلو» نیز همسویی دارد و در حقیقت این طبقه به عنوان پیش‌شرطی برای برقراری مردم‌سالاری درآمد. تأثیر این بستر اجتماعی بر بافت حقوق اساسی کشور در آن دوره‌ها نیز بدین صورت بود که موجب برقراری نسبی دموکراسی پارلمانی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و همچنین تقویت انقلاب مردم ایران برای دستیابی به جمهوری اسلامی در ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و در نهایت سرنگونی ساختار غیردموکراتیک حکومت پهلوی شد. این مطلب بیانگر آن است که فرضیه اصلی ما، که قایل بر نقش محوری طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی بود، اثبات می‌شود. ضمن آن‌که اثبات می‌گردد که این طبقه در دوره مورد بحث تکوین یافته و پیش‌شرط مطالبات مردم‌سالارانه در آن دوره بوده است.

منابع

- اسکس، ریچارد (۱۳۸۹) *طبقه*، ترجمه ندا رضایی، تهران، آشیان.
- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۷) *طبقات اجتماعی دولت و اقتصاد در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نیلوفر.
- افراسیابی، بهرام (۱۳۸۲) *اسرار شاه و هویدا*، تهران، مهتاب.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهرانی، نی.
- _____ (۱۳۸۹) *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.
- باتامور، تام، (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه محمد حریری اکبری، تهران، قطره.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸) *طبقه متوسط*، تهران، آگاه.
- بردلی، هریت (۱۳۸۶) *دگرگونی ساختارهای اجتماعی: طبقه و جنسیت*، ترجمه محمود متحد، تهران، آگاه.
- برزین، سعید (۱۳۷۷) *جناح‌بندی سیاسی در ایران*، تهران، مرکز.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴) *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نی.
- _____ (۱۳۸۱) *موانع توسعه سیاسی در ایران*، چاپ سوم، تهران، گام نو.
- _____ (۱۳۸۲) *آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی*، تهران، نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۷ الف) *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی*، چ ۵، تهران، نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۷ ب) *درس‌های دموکراسی برای همه*، چ ۳، تهران، نگاه معاصر.
- بویبو، نوربرتو (۱۳۷۶) *لیبرالیسم و دموکراسی*، ترجمه بابک گلستان، تهران، چشمه.
- بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد (۱۳۸۷) *طبقه و کار در ایران*، ترجمه محمود متحد، تهران، آگاه.
- بیتهام، دیوید و بویل، کوین (۱۳۸۸) *دموکراسی چیست؟*، ترجمه شهرام نقش تبریزی، چ ۵، تهران، ققنوس.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۹) *ماکس وبر*، ترجمه شهناز مسمی پرست، چ ۲، تهران، ققنوس.
- پولانزاس، نیکوس (۱۳۹۰) *طبقه در سرمایه‌داری معاصر*، ترجمه حسن فشارکی، فرهاد مجلسی‌پور، تهران، رخداد نو.
- جامی، (۱۳۸۱) *گذشته چراغ راه آینده است*، ویرایش دوم، چ ۷، تهران، ققنوس.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۲) *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، چ نهم، تهران، سمت.

حسین‌زاده، فهیمه (۱۳۸۷) «ویژگی‌ها و صورت‌بندی جنبش‌های اجتماعی در ایران»، در: سیدرضا صالحی امیری، *چالش‌های اجتماعی ایران*، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

خسروی، حسن (۱۳۸۷) *حقوق انتخابات دموکراتیک*، تهران، مجد.

رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸) *آنانومی جامعه*، تهران، انتشار.

_____ (۱۳۸۴) *توسعه و تضاد*، تهران، انتشار.

رهابی، سعید (۱۳۸۹) *آزادی دینی از منظر حقوق بین‌الملل با نگاهی به ره‌یافت اسلامی*، قم، مفید.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۹) *نویسندگان پیشرو ایران*، چ ۳، تهران، نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳) *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران، سخن.

شهرام‌نیا، سید امیرمسعود (۱۳۸۶) *جهانی شدن و دموکراسی در ایران*، تهران، نگاه معاصر.

طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۸) *آزادی‌های عمومی و حقوق بشر*، چ ۴، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

عراقی، عزت‌ا... (۱۳۸۸) *حقوق کار*، چ ۱، چ ۱۰، تهران، سمت.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶) *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، چ ۳، تهران، مرکز.

فوران، جان (۱۳۸۶) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، چ ۷، تهران، رسا.

قاضی، سید ابوالفضل (۱۳۸۳) *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، چ ۱۲، تهران، میزان.

_____ (۱۳۸۵) *بایسته‌های حقوق اساسی*، چ ۲۷، تهران، میزان.

کاتوزیان، محمدعلی، همایون (۱۳۸۸) *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چ ۱۵، تهران، مرکز.

کریمی، یوسف (۱۳۸۳) *روانشناسی تربیتی*، چ ۵، تهران، ارسباران.

گازیوروسکی، مارک ج (۱۳۶۸) *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمه غلامرضا نجاتی، چ ۲، تهران، انتشار.

گرچی، علی‌اکبر (۱۳۸۸) *در تکاپوی حقوق اساسی*، تهران، جنگل و جاودانه.

لاکلین، مارتین (۱۳۸۸) *مبانی حقوق عمومی*، ترجمه محمد راسخ، تهران، نی.

میلانی، محسن (۱۳۸۱) *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران، گام نو.

ویر، ماکس (۱۳۸۲) *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس.

هلد، دیوید (۱۳۸۴) «دموکراسی از دولت‌شهرها تا یک نظم جهان‌وطنی؟»، رابرت گودین، فیلیپ پتیت، *دولت و جامعه*، ترجمه موسی اکرمی، دفتر یکم، چاپ اول، مرحله دوم، تهران، وزارت امور خارجه.

اباذری، یوسف، چاوشیان، حسن (۱۳۸۱) «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی». *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۰، صفحات ۱۹-۲۰.

امیر کواصمی، ایوب (۱۳۸۹) «بررسی نقش بازدارنده دموکراسی از بروز انقلابات سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، ش ۲، صص. ۵۸-۳۹.

بهمن تاجانی، شهرام (۱۳۸۴) «رشد و تأثیر طبقه متوسط جدید در فرایند نوسازی دولت رضاشاه»، *نشریه پیک نور*، ش ۹، صفحات ۷۱-۸۲.

عراقی، غلام‌رضا (۱۳۸۶) «طبقه متوسط مدرن جدید و تأثیرات آن پس از انقلاب اسلامی»، *نشریه علوم سیاسی*، سال دهم، شماره ۳۸، صفحات ۴۹-۳۱.

غنی‌نژاد، موسی، «اقتصاد آزاد تنها راه جامعه باز»، *مصاحبه با روزنامه شرق*، سال پنجم، ش ۱۰۳۰، صص ۱ و ۱۶ ضمیمه روزنامه.

مطلبی، مسعود (۱۳۸۶) «نقش و کارکرد سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران». *جامعه‌شناسی*، ش ۸، صفحه ۸۰.

نیک‌پی، امیر (۱۳۸۹) «دموکراسی، جنبش اجتماعی و حقوق زنان»، *تحقیقات حقوقی*، ش ۵۱، صفحه ۲۷۹.

Arat, Zehra F. (1991) *Democracy and Human Rights in Developing Countries*, USA, Colorado, Iynne Rienner

Barendt, Eric (1998) *An Introduction to Constitutional Law*, uk, Oxford

Collado, Emanuel (2010) *The Shrinking Middle Class*, USA, Bloomington, Univer Inc

Crompton, Rosemary (2006) "Social Class", in: Bryans Turner, ed., *The Cambridge Dictionary of sociology*, uk, Cambridge

Elliott, Cathrine & Quinn, Frances (2000) *English Legal System*, Longman

Giddens, Anthony (2006) *Sociology*, With the Assiatence of Simon Griffiths, 5th edition, uk, Cambridge, Polity

Hawke, Neil (1989) *An Introduction to Administrative Law*, New Delhi, Aditya Boks

Mclean, Iain (1996) *Oxford Politics Dictionary*, uk, Oxford

Sellers, Mortimer (2010) "An Introduction to the Rule of Law in Comporative Perspective", edited by Mortimer sellers and tadeusz tomaszewski, *the Rule of Law in Comparative Perspective*, Springer

Wright, Erik Olin (2000) *Class Counts*, Student editon, uk, Cambridge